

نبرد خلق

ویژه حماسه سیاهکل

شماره ۲۹۴

دوره چهارم سال سی و چهارم

بهمن ۱۳۹۶

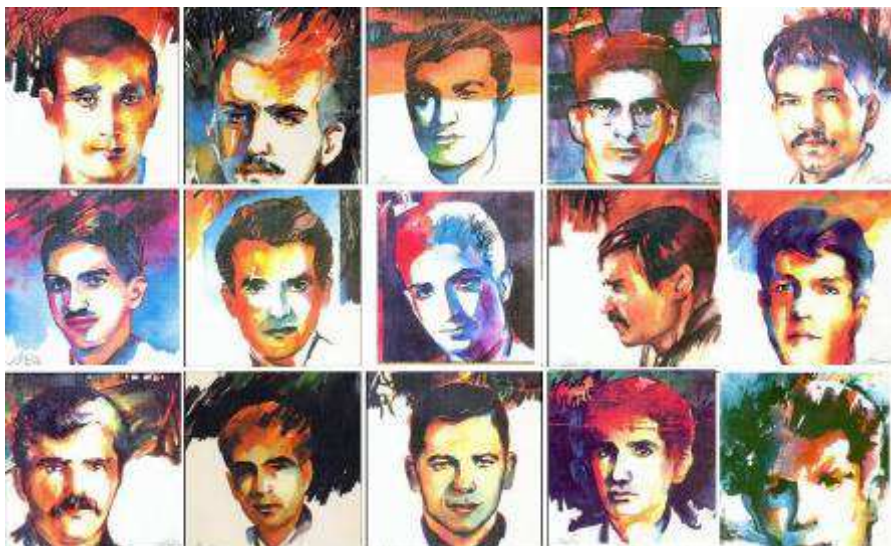
ویژه سیاهکل

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

روایت شاهدان

پیرامون جنبش پیشتاز فدایی

از آغاز تا بهمن ۱۳۵۷



روایت شاهدان، مصاحبه با کسانی است که به اشکال مختلف با سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و یا با رهبران، کادرها و اعضای این جنبش طی سالهای قبل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ آشنایی و تماس داشته اند. برخی از کسانی که با آنها گفتگو شده، از اعضا و کادرهای سازمان در آن سالها بوده اند.

این مصاحبه ها در اساس برای تهیه یک فیلم مسند و انتشار یک مجموعه چاپی صورت گرفت. اما کمبود اسناد برای تهیه فیلم مسند و فعالیتهای روزمره سیاسی انجام هر دو پروژه را به تاخیر انداخت.

مصاحبه ها به صورت تصویری ضبط شده و پس از آن به وسیله دوستان و رفقای زیادی از گفتار به نوشتار تبدیل شد که سپاسگزار همه آنها هستیم. هرچند مصاحبه ها هنوز کامل نشده و ادامه دارد، اما نظر به اهمیت آگاهی رسانی به جوانان که جویای اطلاع از چند و چون جنبش فدایی در آن سالها هستند و برای خنثی کردن تبلیغات مغرضانه و لجن پراکنیهای نظریه پردازان استبداد مذهبی حاکم بر ایران، متن ویرستار شده آن چه تاکنون انجام شده را به تدریج برای چاپ در اختیار ماهنامه نبردخلق قرار می دهیم.

دوستان بسیار صمیمی ناصر مهاجر و علی معصومی در ویراستار دو مصاحبه ای که پیش رو دارید، با وجود کارهای زیادی که دارند، مرا بی دریغ یاری کردند که سپاسگزارشان هستم.

متن مصاحبه با منوچهر هزارخانی ابتدا به وسیله علی معصومی از گفتار به نوشتار تبدیل و ویراستاری شد پس از آن ناصر مهاجر که رویدادهای مربوط به جنبش پیشتاز فدایی را پیگیرانه دنبال می کند، نکات مهمی را در تنظیم متن وارد نمود و سرانجام متن نهایی به تایید منوچهر هزارخانی رسید.

متن مصاحبه با زینت میرهاشمی ابتدا به وسیله خود او از گفتار به نوشتار تبدیل و سپس به وسیله علی معصومی ویراستاری و تنظیم نهایی شد که به تایید زینت میرهاشمی رسید.

در نگارش این مصاحبه ها برای چاپ روزنامه ای و انتشار در سایتهای اینترنتی از شیوه جدا نویسی و عدم استفاده از نیم فاصله استفاده شده است.

امید وارم انتشار این مصاحبه ها بتواند برای جنبش آزادیخواهی مردم ایران و به ویژه برای زنان و مردان جوان ایران زمین مفید باشد.

مهدی سامع

۱۹ بهمن ۱۳۹۶، چهل و هفتمین سالگرد

رستاخیز سیاهکل

پیام سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

به مناسبت

چهل و هفتمین سالگرد

حماسه و رستاخیز سیاهکل

صفحه ۲

مصاحبه با منوچهر هزارخانی

صفحه ۵

مصاحبه با زینت میرهاشمی

صفحه ۱۱

به بار نشستن جنگل جاری

امید برهانی

صفحه ۱۵

بامدادان بی زره

م. وحیدی (م. صبح)

صفحه ۱۴

برای سروهای افراشته

جنگل سیاهکل

فتح الله کیابیه

صفحه ۲۰

راه روشن فردا

فرنکیس باقره

صفحه ۱۰

تحلیل و بررسی یک اثر

ع. شهبازی

صفحه ۱۸



یادبود شکوهمند ۱۹ بهمن

اثر هنرمند برجسته ناصر قاضی زاده

«ما بی شمارانیم و برای سرنگونی رژیم استبدادی مذهبی ولایت فقیه متحد و متشکل می شویم»

«مرگ بر دیکتاتوری، مرگ بر خامنه ای، زنده باد آزادی»



پیام سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت چهل و هفتمین سالگرد حماسه و رستاخیز سیاهکل

**برای کشف اقیانوسهای جدید، باید شهادت ترک ساحل آرام خود را
داشته باشید. این جهان، جهان تغییر است، نه تقدیر. (لئو تولستوی)**

در تاریخ پر از فراز و نشیب جنبش آزادیخواهی مردم ایران رویدادهایی وجود دارد که به نقطه عطف تاریخی تبدیل شده و مهر خود را بر یک دوره تاریخی زده است. یکی از این رویدادها رستاخیز و حماسه سیاهکل است که در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ با حمله یک دسته پارتیزان به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل در استان گیلان مشعلی پرفروغ را در شب تیره و سیاه دیکتاتوری شاه برافروخت. آتشی که در سیاهکل برپا

شد، نابودی ستم، استبداد و استثمار را نوید داد و دیری نپایید که برجسته ترین، انقلابی ترین و صادق ترین زنان و مردان ایران قدم در راهی گذاشتند که با حماسه سیاهکل آغاز شده بود. آنان که جان برکف و بن بست شکن، شکافی جدی در حصار اختناق ایجاد کرده و با درهم شکستن قدرت مطلق دیکتاتوری شاه، آغاز پایان عمر نظام سلطنتی را نوید دادند، ایمان داشتند که دیکتاتوری شاه سرانجام به دست توانای

مردم ایران سرنگون خواهد شد. با حماسه سیاهکل و تولد چریکهای فدایی خلق ایران، شور رهایی زیر سلطه جابرانه دیکتاتوری چنان ابعاد گسترده ای پیدا کرد که مهار آن دیگر از کنترل ساواک شاه خارج شد. مدتی کوتاه پس از رستاخیز سیاهکل، هنگامی که ساواک به سازمان مجاهدین خلق ایران در شهریور ۱۳۵۰ ضربه وارد کرد، معلوم شد که راه مبارزه مسلحانه به وسیله سازمانهای انقلابی دیگر نیز پیموده می شود. رژیم شاه در واکنش به عملیات سیاهکل، به سرکوب گسترده روی آورد. رفقا مهدی اسحاقی و محمد رحیم سمایی طی عملیات پس از ۱۹ بهمن در جنگلهای گیلان به شهادت رسیدند و رفقا غفور حسن پور اصل، علی اکبر صفایی فراهانی، احمد فرهودی، جلیل انفرادی، محمدعلی محدث قندچی، ناصر سیف دلیل صفایی، هادی بنده خدا لنگرودی، شعاع الدین مشیدی، اسکندر رحیمی، محمدهادی فاضلی، عباس دانش بهزادی، اسماعیل معینی عراقی و هوشنگ نبیری در بیدادگاههای نظامی رژیم شاه به اعدام محکوم و در سپیده دم روز ۲۶ اسفند همان سال به جوخه های اعدام سپرده شدند.

از حماسه سیاهکل در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ تا انقلاب ضد سلطنتی در بهمن ۱۳۵۷، برای تاریخ یک کشور دوران کوتاهی است. اما در همین دوران کوتاه با قطب بندی سیاسی که رستاخیز سیاهکل و مبارزه مسلحانه پس از آن ایجاد کرد و با پیوستن صدها رزمنده راه آزادی به جنبش مسلحانه و با حمایت گسترده ای که این جنبش ابتدا از جانب دانشجویان، روشنفکران، شاعران، هنرمندان و پس از آن از جانب کارگران آگاه به دست آورد، سرانجام مردم ایران در یک قیام بزرگ توده ای، تاریخ را ورق زدند و رژیم پهلوی را به بایگانی آن سپردند.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در آغاز چهل و هشتمین سال حیات خود خاطره همه ی زنان و مردان جنبش پیشتاز فدایی که طی چهل و هفت سال گذشته در راه هدفهای سترگ جنبش نوین کمونیستی ایران به شهادت رسیدند را گرمی می دارد.

بقیه در صفحه ۳

مجموعه از آثار انقلابی و مبارزاتی که در جریان مبارزات در سیاهکل و سایر مناطق گیلان و شمال ایران به دست آمده است. این آثار شامل کتابها، روزنامه ها و اسناد تاریخی است که به یادگاری و سند مبارزات مردم ایران در راه آزادی می باشد.

پیام سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت چهل و هفتمین سالگرد حماسه و رستاخیز سیاهکل

بقیه از صفحه ۲

هموطنان!

بر اساس همه ارزیابیها و تحقیقات بیطرفانه و غیرمغرضانه ای که تا کنون صورت گرفته، تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران از زمستان ۱۳۴۹ تا زمستان ۱۳۵۷ به طور پایه ای تحت تاثیر حماسه سیاهکل و مبارزه پیگیر و خستگی ناپذیر پس از آن بوده است. هم از این رو بود که شاه همواره در سودای

پرداخت هزینه های سنگین در مبارزه بی امان با ساواک شاه، توانست پا برجا بماند و با وجود کمبودها و اشتباهاتش به یک جنبش اجتماعی بزرگ در آستانه انقلاب بهمن ۱۳۵۷ فرا روید. بیهوده نیست که عافیت جوانان و فرصت طلبانی که در دوران دیکتاتوری شاه از خط مشی سکوت و بی عملی پیروی می کردند، بیش از نظریه پردازان و قلم بمزدان دوران شاه به سیاهکل و جنبش فدایی می تازند. گزاره گویان دست پرورده آموزشهای خمینی از جوهر و درون مایه حماسه سیاهکل که در دوران حکومت ننگین جمهوری اسلامی بارها خود را در خیزشها و رویشها و قیامهای توده ای نشان داد، می ترسند.

چند ماه پس از حماسه سیاهکل، خمینی جلاد علیه این رویداد سترگ موضع گرفت. او در پاسخ به نامه ۶ اردیبهشت ۱۳۵۰ مسئول اتحادیه انجمنهای

را سرنگون کردند. گرچه به علت سرکوب گسترده نیروهای انقلابی و ترقی خواه و در فقدان موثر و تعیین کننده این نیروها، جریان ارتجاعی خمینی توانست بر اریکه قدرت سوار شود، اما مبارزه مردم ایران برای آزادی و رهایی خاموش نشد و از همان آغاز و به طور متناوب ایران شاهد جنبشها، خیزشها و قیامهای کوچک و بزرگی شد که تازه ترین نمونه آن خیزش محرومان و تهیدستان در دی ماه سال جاری بود که فصلی تازه در تاریخ مبارزات مردم ایران گشود. بدین سان است که «آفتابکاران جنگل» تکثیر می شود.

روز پنجشنبه ۷ دی ۱۳۹۶، جنبش اعتراضی تهیدستان و محرومان در برخی از شهرهای استان خراسان رضوی به ویژه در کلان شهر مشهد با شعار «نه به گرانی»، «مرگ بر روحانی، مرگ بر دیکتاتور»

پاسگاه ژاندارمری سیاهکل



و ... شروع شد و به سرعت سراسر ایران را درنوردید. مردم جان به لب آمده یک بار دیگر نشان دادند که نمی خواهند به شکل گذشته زندگی کنند. یک روز بعد، فرودستان در شهرهای اصفهان، کرمانشاه، همدان، قم، ساری، اهواز، قوچان، قائمشهر، قزوین، رشت، زاهدان و ... با شعارهای رادیکال علیه تمامیت نظام ولایت فقیه قیام کردند. حکومت درصدد برآمد تا در روز شنبه ۹ دی ۱۳۹۶، معرکه گیری حکومتی ۹ دی ۱۳۸۸ را با پول و زور تکرار کند که با شکست مفتضحانه روبرو شد. در مقابل، مردم محروم در بیش از ده شهر و شهرستان با خیزش پرتوان خود بساط نمایشات حکومتی را درهم ریختند. در تهران دانشجویان و مردم سرکوب شده فریاد زدند «اصلاح طلب، اصول گرا، دیگه تموم ماجرا». خیزش محرومان بقیه در صفحه ۴

اسلامی در اروپا، در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۰ نوشت: «باید حادثه سازبها و شایعه پردازیهایی را که در ممالک اسلامی برای تحکیم اساس حکومت استعماری است بررسی دقیق کنید، نظیر حوادث ترکیه و حادثه سیاهکل...»

موضع خمینی آن چنان ننگین بود که وقتی این پیام در همان زمان در نشریه «اسلام مکتب مبارز»، ارگان اتحادیه انجمنهای اسلامی در اروپا به چاپ رسید، جمله «نظیر حوادث ترکیه و حادثه سیاهکل» حذف شد. (سید حمید روحانی (زیارتی)، نهضت امام خمینی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم پاییز ۱۳۷۴، جلد سوم، ص ۴۸۷-۴۸۶)

چگونه «آفتابکاران جنگل» تکثیر شد؟
۸ سال پس از رستاخیز سیاهکل، مردم ایران در یک انقلاب بزرگ در بهمن ۱۳۵۷، دیکتاتوری سلطنتی

نابودی چریکهای فدایی دستور وحشیانه ترین سرکوبیها را به مزدوران اش می داد. اما هر تلاش ساواک شاه علیرغم ضرباتی که بر پیکر سازمان چریکهای فدایی خلق ایران وارد می شد ناکام می ماند.

اسدالله علم در خاطراتش از قول شاه می نویسد: «عزم و اراده آنها اصلاً باور کردنی نیست، حتی زنها تا آخرین نفس به جنگ ادامه می دهند، مردها فرصت سیانور در دهانشان دارند و برای این که دستگیر نشوند خودکشی می کنند.» (امیر اسدالله علم، من و شاه، یادداشتهای محرمانه دربار سلطنتی ایران، ص ۱۴۶)
این چنین بود که پیام رستاخیز سیاهکل را هم شاه دریافت کرد و هم با استقبال پرشور آگاهترین و پیشروترین زنان و مردانی که قلبشان برای آزادی و سوسیالیسم می طپید، روبرو شد و سازمان چریکهای فدایی خلق ایران طی ۸ سال مبارزه انقلابی و با

پیام سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت چهل و هفتمین سالگرد حماسه و رستاخیز سیاهکل

بقیه از صفحه ۳

و اردوی بیشماران با شعار «اسلام را پله کردین، مردم را ذله کردین» و «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی» اعلام کرد که حکومت دینی، استبداد مذهبی و جمهوری اسلامی را بر نمی‌تابد. حکومت از سر استیصال و ترس از فرا گیر شدن بیش از پیش خیزش مجبور به کند کردن اینترنت و

یافت. اما خروجی طرح مساله خیزش سراسری مردم ایران در شورای امنیت به زیان رژیم و به سود مردم سرکوب شده رقم خورد. از شروع جنبش اعتراضی، جنایتکاران حاکم تعدادی از جوانان معترض را در زیر شکنجه به شهادت رساندند که تاکنون نام ۱۴ تن از آنان آشکار شده است. همچنین در جریان سرکوب اعتراضات خیابانی، چند ده نفر به وسیله نیروهای سرکوبگر حکومت مورد تهاجم مستقیم قرار گرفته و به شهادت رسیده‌اند. سازمان چریکهای فدایی خلق ایران با گرامیداشت یاد و خاطره شهدای خیزش دی ماه، به خانواده‌های آنان و به همه آزادیخواهان تسلیت گفته و با بازماندگان شهدا

در ششمین روز قیام گرسنگان و محرومان دهها نقطه در سراسر ایران به شورش علیه فقر و بندگی دست زدند. در همین روز خامنه‌ای در صحبتی کوتاه از «اتحاد دشمنان جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی» صحبت کرد و به این حقیقت اعتراف کرد که محرومان و تهیدستان که برآشوبیده‌اند، «دشمنان» او و ولایت‌ننگین اش هستند. در روز چهارشنبه ۱۳ دی، خامنه‌ای تلاش کرد تا یک بار دیگر با به راه انداختن معرکه حکومتی، قدرت متقابل خیابانی جعل کند. اما این نمایش نیز با بی‌آبرویی و شکست روبرو شد. زنان و مردان دلیر در شهرهای تهران، زرین شهر و جوق آباد در حومه



عکس از آلفرد یعقوب زاده

اظهار همدردی می‌کند. ما به پایداری خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی، به مقاومت همه زندانیان سیاسی و عقیدتی ادای احترام می‌کنیم و خواستار اقدام بیدرنگ بین‌المللی برای بازدید از زندانهای ولایت خامنه‌ای و ملاقات با زندانیان سیاسی به ویژه بازداشت‌شدگان اعتراضات اخیر هستیم.

خروش دی ماه و مواضع ما

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در روز یکشنبه ۱۷ دی ۱۳۹۶ طی یک بیانیه توضیحی تحلیل و مواضع خود «پیرامون قیام سرنوشت ساز کارگران، تهیدستان و مردم آزادیخواه» را منتشر کرد.

در این بیانیه ما اعلام کردیم که: «خیزش اردوی بیشماران نه غافلگیرانه بود و نه فاقد زمینه‌های عینی و مادی. پس از مهار قیام پرشکوه ۶ دی ۱۳۸۸ (روز عاشورا)، خامنه‌ای و پاسداران ولایت‌ننگین او به خوبی می‌دانستند که باد کاشته و روزی توفان درو خواهند کرد. آنها کابوس «فتنه» جدید می‌دیدند و برای

بقیه در صفحه ۵

اصفهان، ملایر، مریوان، دهلران، خرم‌آباد، اهواز، کازرون و ... با مشت‌های گره کرده و شعارهای کوبنده، معرکه پاسدار ساخته را رسوا و به هیچ بدل کردند.

روز پنجشنبه ۱۴ دی، در هشتمین روز خروش زحمتکشان، مراسم خاکسپاری شهدای درود با شور و شکوه برگزار شد و با وجود فضای نظامی و امنیتی، در چندین شهر و از جمله در بوکان، تهران، ارومیه، سنندج، الیگودرز، شیراز، رشت و ... مردم به اشکال مختلف دست به تجمع اعتراضی زدند. در روز جمعه ۱۵ دی، روضه‌خوانها در نماز جمعه شهرهای مختلف، مردم برآشوبیده را به خفه کردن و به دار کشیدن تهدید کردند. روز جمعه ۲۲ دی، یک گزافه‌گوی مفتخور در نماز جمعه تهران، مردم پیاخاسته را «اشغال» نامید.

در حالی که از ابعاد حرکت‌های اعتراضی کاسته شده، در روز شنبه ۱۶ دی، خبر خیزش بندر ماهشهر به طور وسیع در شبکه‌های اجتماعی و برخی از رسانه‌های تصویری پوشش داده شد. همزمان تحصن شبانه در مقابل زندان اوین که از چند روز پیش آغاز شده بود، ادامه یافت. جلسه شورای امنیت ملل متحد پیرامون سرکوب جنبش اعتراضی مردم ایران به علت موضع روسیه و چین بدون نتیجه پایان

فیلترینگ تلگرام و اینستاگرام شد.

روز یکشنبه ۱۰ دی ۱۳۹۶، خیزش گرسنگان اوج گرفت. مردم در بیش از ۵۰ شهر و شهرستان با گام‌های استوار و فریاد «مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر خامنه‌ای» خیابانها را تسخیر کردند. روز دوشنبه ۱۱ دی ۱۳۹۶، در پنجمین روز قیام سراسری، در دهها شهر ارتش بیشماران بار دیگر قدرت خود را به صاحبان قدرت و ثروت نشان داد.

شهرهای ایلام، لاهیجان، سبزوار، سنندج، مسجد سلیمان، کرج، نهاوند، تهران، جهرم، نجف‌آباد، قزوین، همدان، خرم‌آباد، کنگاور، ماهشهر، کرمانشاه، اهواز، فولادشهر، ارومیه، آبادان، شادگان، شاهین شهر، ورامین؛ کهریزسنگ (در منطقه نجف‌آباد)، قهدریجان و ... به دست هیچ بودگان فتح شد. همزمان با تسخیر خیابانها، دیوارهای شهرهای ایران با شعارهای ضد حکومتی، سخنگوی تپی دستان برای نان، کار، آزادی شد.

رژه تهیدستان، خامنه‌ای را هرچه بیشتر در تنگنا قرار داد و در این نقطه حساس اصلاح‌طلبان قلابی و رانده شده از قدرت، برای درهم شکستن قیام محرومان به صف شدند تا راه سرکوب زحمتکشان را هموار کنند. اینان با مارک «اغتاشگر و خرابکار» جواز سرکوب مردم پیاخاسته را صادر کردند.

پیام سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

بقیه از صفحه ۴

جلوگیری از بروز این توفان به وحشیانه ترین و سبعانه ترین شیوه ها در سرکوبی کارگران، زحمتکشان، معلمان، پرستاران، دهقانان، دانشجویان، بازنشستگان، ارتش بیکاران، غارت شدگان، زنان، مدافعان محیط زیست، دستفروشان، کولبران و ... متوسل شدند. اما در این دوره هشت ساله نتوانستند حرکت‌های روزمره مردم را مهار کنند. سازمان ما در این فاصله بیش از ۱۰ هزار حرکت اعتراضی از جانب نیروهای کار و جنبشهای مدنی را روزانه، هفتگی و ماهانه در رسانه های خود (نبردخلق، رادیو پیشگام، جنگ خبر و ...)

می داند. این راهکارها اشکال مناسب و عملی برای هماهنگی مبارزه کارگران، معلمان، کارمندان، مزدبگیران، پرستاران، دانش آموزان، دانشجویان و جوانان، زنان، روشنفکران، فرهنگیان و هنرمندان است و ما به سهم و توانایی خود در این مسیر تلاش می کنیم.» (گزارش سیاسی، مصوب نهمین شورای عالی سازمان، سه شنبه ۱۹ بهمن ۱۳۹۵ / ۷ فوریه ۲۰۱۷)

و بالاخره نتیجه گرفتیم که در شرایط کنونی «مهمترین و میرم ترین مساله ایجاد شوراها و کمیته های هماهنگی قیام به منظور انجام یک اعتصاب عمومی و قیام سراسری نهایی است. برای این منظور ما تمامی نیروها و گردانهای خیزش را به اتحاد و همبستگی فرامی خوانیم.»

ستم جنسی، مذهبی و ملی، صلح و پیشرفت، عدالت و جدایی دین از دولت ادامه می دهد.

خواست اولیه و مقدم مردم ایران، سرنگونی رژیم استبداد مذهبی حاکم با همه دسته بندیها و باندهای درونی آن و به سرانجام رساندن انقلاب دمکراتیک و استقرار یک نظام دمکراتیک و عرفی است.

ما از مبارزه به حق کارگران، معلمان، پرستاران، کشاورزان و همه مزدبگیران علیه نظام حاکم و سرمایه داری لگام گسیخته که تعرض آن به سطح زندگی و معیشت مردم دامنه بی سابقه ای یافته، حمایت می کنیم. مزد عادلانه و زندگی شایسته، حق اعتصاب، ایجاد تشکلهای مستقل و نظارت سازمان بین المللی کار بر تامین حقوق مزدبگیران، حق مسلم نیروهای کار ایران است و ما به طور پیگیر از آن حمایت می



بازتاب داده است و بالاخره همبستگی و اتحاد مردم در کمک به مردم زلزله زده استان کرمانشاه که در بی اعتمادی مطلق از حاکمیت و مستقل از آن صورت گرفت، زنگها را به صدا درآورد.»

شرایطی مادی که بر بستر آن خیزش بی چیزان و تحقیرشدگان شکل گرفت را «ما در ارزیابیها و تحلیل‌های درونی و بیرونی خود به عنوان «بحران غیرقانونی» و یا «بحران انقلابی» می دانستیم و تمام فعالیت تبلیغی و ترویجی ما پیرامون همین مساله متمرکز بود که اکنون با برافراشته شدن پرچم قیام، درستی آن اثبات گردید.»

در بخش آخر بیانیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران بر اساس مصوبات خود اعلام کرد که: «ما قیام همگانی و استفاده از تمامی اشکال مبارزه را حق مسلم مردم ایران می شماریم. سازمان ما ایجاد هسته های مخفی مقاومت، تشکیل هسته های کوچک رسانه ای و خبر رسانی، ایجاد کمیته های مخفی عمل و شوراها، هماهنگی، سازمانیابی برای نافرمانی مدنی و ... را راهکارهای ایجاد بی شمار کانونهای شورشی

خامنه ای و ایادی او با بسیج بی سابقه نیروهای سرکوبی و با کشتارهای ددمنشانه و بازداشت‌های چندین هزار نفره و با استفاده از بی عملی و سازشکاری جامعه جهانی، توانسته اند حرکت‌های توده ای گسترده را به طور موقت مهار کنند. اما نه در شرایط و بحران انقلابی تعدیلی صورت گرفته و نه در وضعیت انفجاری جامعه تغییری حاصل شده. در ماه دی امسال افزون بر خیزشهای بیشماران، ما شاهد صدها شکل از حرکت‌های اعتراضی همچون اعتصاب، تجمع، شعرنویسی، تحصن و ... بوده ایم. ناراضی و تنفر از حاکمیت در زیر پوست شهرها همچنان می جوشد و تردیدی نیست که انقلاب نمرده و دیر نیست روزی که «زنگ خون به صدا» درآید و «توفان شکوفه» دهد.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در آغاز چهل و هشتمین سال تولد خود با ابراز خرسندی از رشد کم نظیر آگاهی و مبارزه محرومان و ستمدیدگان، همچنان به مبارزه تا رسیدن به دنیایی عاری از ستم، تبعیض و استثمار و برای آزادی، دموکراسی، نابودی

کنیم. ما از جامعه جهانی، نهادهای مدافع حقوق بشر، سندیکاها و اتحادیه های نیروهای کار و از همه کشورهای جهان می خواهیم که: کلیه مناسبات اقتصادی خود با رژیم ایران را مشروط به قطع شکنجه و اعدام و رعایت حقوق بشر در مورد شهروندان ایران کنند و حق مردم ایران برای تغییر رژیم حاکم به دست خودشان را به رسمیت شناسند.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران همه ایرانیان آزادیخواه را به اتحاد و مبارزه برای ایجاد جبهه همبستگی به منظور سرنگونی رژیم استبدادی مذهبی ولایت فقیه و ایجاد یک جمهوری سکولار، دمکراتیک و مستقل فرا می خواند.

«ما بی شمارانیم و برای سرنگونی رژیم استبدادی

مذهبی ولایت فقیه متحد و متشکل می شویم»

«مرگ بر دیکتاتوری،

مرگ بر خامنه ای، زنده باد آزادی»

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

شنبه ۱۴ بهمن ۱۳۹۶ - ۳ فوریه ۲۰۱۸

روایت شاهدان (۱)

مصاحبه با منوچهر هزارخانی

منوچهر هزارخانی: جنبش چریکها (حالا سیاهکل بعداً هر سرنوشتی پیدا کرد بماند) در جامعه زاد و ولد کرد. نه این که خودش تکثیر شد؛ بلکه گروههای کوچک، محافل، دسته جاتی، پیرامونش به وجود آمدند. به اعتبار این که یک جنبش زیر زمینی است و ریشه بی وجود دارد، این امکان پیدا شد که یاجوشها یا ساقه های نازکی برویند و در حد خودشان کارهایی کنند. از این جوانه های نورس، من چند نمونه اش را دیده ام. یکی از جالب ترین شان برای من، خسرو گل سرخی بود که بدون این که اصلاً در حال و هوای مبارزه چریکی و مخفی باشد و یا ایدئولوژی کمونیسم و این قبیل ملاحظات، یک مبارز تمام عیار شده بود. به خصوص از موقعی که به زندان رفت.

نبودند و از بزرگترهاشان خاطرات آن زمان را شنیده بودند. از جمله این خاطره خوش را که در زمان فرقه به زبان خودشان ترکی هم حرف می زدند، هم درس می خواندند. چون موقعی که من در آنجا بودم کسی اجازه ترکی حرف زدن در کلاس را نداشت. همه مجبور بودند فارسی حرف بزنند. البته می دانید که در آن موقع یکی از سیاستهای شاه این بود که افراد محلی را در محل خودشان در راس کارها نگذارند. یعنی در راس هیچ یک از سرویسهای دولتی آدم تبریزی نمی دیدی، روسا را از جاهای دیگر می آوردند.

*** آقای هزارخانی شما از زنده بادها صمد بهرنگی، بهروز دهقانی، مناف فلکی و علیرضا نابدل نام بردید. لطفاً درباره ی خصوصیات آنها، میزان دانش شان و احساسات شان بگویید. البته تا آنجا که به خاطرتان مانده است؟**



بهروز دهقانی

- ما دوستی صمیمانه، ولی خیلی ساده ای داشتیم. حرفهای سیاسی هم البته با هم می زدیم؛ ولی نه طوری که بخواهیم همدیگر را تبلیغ کنیم یا این که بخواهیم سر در بیاوریم که چه کسی با کجا در ارتباط است. از این نقطه نظر احتیاط می کردیم. نه از بابت این که اطمینان بین مان وجود نداشت؛ از بابت فضای اجتماعی که چنین چیزی را ایجاب می کرد.

بقیه در صفحه ۷

- به طور کلی، واکنش مساعد یا بسیار مساعد بود. در طیف چپ، از انواع و اقسامش، خیلی خوب بقیه در صفحه بود. چنین جنبشی نوعی بن بست شکنی بود در مبارزه ای که به نوعی دچار گریباز شده بود بعد از انقلاب سفید، رژیم شاه تمام شورشیایی را که به وجود آمده بود، از جمله شورش خمینی را سرکوب کرده بود. جنبش چریکی نوعی بن بست شکنی بود یا نوعی راه حل برای در آمدن از آن وضع. منتها کم کسانی بودند که از همان اول به موفقیت نهایی این جنبش، به عنوان راه حل، باور داشته باشند. خود چریکها هم، اگر درست یادم باشد، بیشتر به عنوان تبلیغ مسلحانه انگشت می گذاشتند تا راه حل برای نجات کشور و غیره.

*** آن موقع شما شاغل بودید؟**

- من پزشک بودم و در بیمارستان کار می کردم.

*** در دانشگاه هم تدریس می کردید؟**

- یک سال تحصیلی در دانشگاه تبریز درس دادم، اما به علت این که اخلاقم خوب نبود بیرونم کردند. می دانید که به اصطلاح گواهی حسن اخلاق را در آن موقع ساواک می داد؛ برای هر نوع استخدام.

*** در آن یک سالی که در دانشگاه**

تدریس می کردید و با دانشجویان تماس داشتید، رویداد سیاهکل و فعالیت بعدی چریکها چه انعکاسی بین دانشجویان داشت؟

- موقعی که من در دانشگاه تبریز بودم، سیاهکل هنوز به وقوع نپیوسته بود. من در سال ۱۳۴۶ آنجا بودم. ولی در آنجا آدمهایی را شناختم که بعداً سر و کله شان در جنبش فدایی پیدا شد؛ مثل بهروز دهقانی، مناف فلکی تبریزی، علیرضا نابدل. آنها را من آنجا شناختم. دوست شده بودیم با هم. جمعه ها می رفتیم کوهنوردی. در واقع آنها مرا به کوه نوردی می بردند؛ چون خودشان کوهنوردان قهار بودند. آنها جوانان و تحصیل کرده های آن موقع بودند. صمد بهرنگی هم یکی دیگر از آنها بود که یادم رفت نامش را ببرم. (البته صمد هم، همان طور که می دانید، قبل از سیاهکل در رودخانه ی ارس غرق شد). آنها به لحاظ فکری به جنبش چپ تعلق داشتند؛ ولی جنبش چپی که آشکارا در آذربایجان رنگ گرفته بود و از خاطره ی فرقه دموکرات و حکومت کوتاهش. در واقع یک نوع سمپاتی ضمنی نسبت به فرقه وجود داشت در جوانهایی که خودشان شاهد حکومت فرقه دموکرات

*** آقای هزارخانی شما در سالهای**

دهه ی ۴۰ و ۵۰ در عرصه ی فرهنگی فعال بودید. سؤال اول مان از شما این است که: کی از رویداد سیاهکل مطلع شدید و واکنش اولیه تان نسبت به آن چه بود؟

- آن موقع من در ایران بودم. با مقوله ی مبارزه ی مسلحانه چریکی آشنا بودم. این که در ایران هم کسانی هستند که در فکر جنبش چریکی باشند، (البته عملش نبود)، این را هم البته کم و بیش در هوا می شد استشمام کرد. فضای آن موقع در تمام دنیا، به خصوص در کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره یا به اصطلاح عقب مانده، این استعداد وجود داشت که چنین جنبشهایی به وجود بیاید. جنبش سیاهکل موقعی که به وقوع پیوست، من هم مثل بقیه خبردار شدم که چنین جنبشی در ایران به وجود آمده است، قبلاً خبر نداشتم.

*** واکنش شما چه بود؟**

- واکنش کسی که منتظر بود چنین چیزی پیش بیاید و انگار برایش خیلی غافلگیر کننده نیست. به خصوص که بحثهای نظری اش خیلی رایج بود در میان درس خوانده ها، انتلکتوئلها، روشنفکرها. همه جا؛ در دانشگاه به خصوص، هم در فرنگ و هم در ایران.

*** واکنش جامعه فرهنگی و**

روشنفکرهایی که با شما آشنا بودند، چگونه بود؟

مصاحبه با منوچهر هزارخانی

بقیه از صفحه ۶



علی رضا نابل

صمد را من با کارهای علنی اش شناختم و او تا جایی که من می‌دانم تا آخر هم فقط کارهای علنی می‌کرد: داستان نویسی، مقاله، تحلیل فرهنگی، و به خصوص داستان برای کودکان. بهروز دهقانی را به مناسبت این که با صمد آشنا بودم و صمد یا او خیلی دوست بود، شناختم. بعد با هم به کوه می‌رفتیم. او کوهنورد ماهر و قهار بود. الان به یاد آمد موقعی که صمد در رودخانه غرق شد، من در تهران بودم. دوستان تبریزی ما که در تهران یک کتابفروشی داشتند، به من گفتند که بهروز امروز می‌آید، (بهروز سفر خارج بود. آمریکا رفته بود. یک بورس تحصیلی به مناسبت این که شاگرد اول شده بود به او داده بودند و قرار بود آن روز به ایران برگردد.) ما جرات نداریم ماجرای صمد را به او بگوییم. تو حاضری به او بگویی؟ گفتم حاضریم، چون بالاخره باید مطلع شود. بهروز وقتی آمد، پیشنهاد کردم کمی با هم قدم بزینیم. از کتابفروشی بیرون آمدیم. مقدار زیادی با هم راه رفتیم و حرفهای زیادی زدیم. از سفرش به آمریکا و وضع زندگی در آن جا پرسیدم که مختصری برابرم تعریف کرد. بعد از یک ساعت راه رفتن، اگر درست در خاطر من مانده باشد، جلوی بانک ملی در خیابان فردوسی رسیده بودیم. من به او گفتم که: می‌خواهم یک خبر بد به تو بدهم؛ چون دوستان همشهريت جرات نکردند خودشان این خبر را به تو بدهند. بعد ماجرای درگذشت صمد را گفتم. اول که ماجرا را شنید، خندید. فکر کرد که شوخی می‌کنم. بعد یک مرتبه مثل این که بیکه خورده باشد، پرسید: راست می‌گویی؟ گفتم: آره. همانجا نشست روی زمین. مدتی بی حرکت بود و من هم ایستاده بودم و تماشایش می‌کردم. بعد کم کم به خودش آمد و بلند شد. حالت پریشانی داشت که من فکر کردم دیگر بهتر است برگردیم به کتابفروشی. به هر حال این وظیفه ای بود که به عهده من گذاشته بودند و من آنرا انجام دادم. ولی تمام این ماجراها قبل از سیاهکل بود. بعدها بود که من فهمیدم بهروز با چریکها هست. خواهرش را من هیچ وقت ندیدم؛ ولی خیلی تعریفش را شنیده بودم. با آشنایان و بعضی از اعضای فامیلش هم آشنایی داشتم.

* شما چه سالی برای تحصیل دانشگاهی از ایران خارج شدید؟

- خیلی وقت پیش از این وقایع. وقتی که مصدق هنوز نخست وزیر بود. سال ۱۳۴۶ برگشتم به ایران و در ایران بودم تا بعد از «انقلاب شکوهمند اسلامی». سال ۶۰ دوباره از ایران خارج شدم.

* با توجه به این که شما از بنیانگذاران کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در خارج از کشور بودید، از واکنش آنها نسبت به جریان سیاهکل و رویدادهای بعدش چیزی شنیده بودید؟

- بله، با چند تن از دوستان در اروپا مکاتبه داشتیم. زمانی که ما در کنفدراسیون بودیم، البته از این خبرها نبود. بزرگترین گروه دانشجویان سیاسی مذهبی که در اروپا بودند و فعال هم بودند، هواداران نهضت آزادی بودند. بقیه ی جریانها، منجمله جبهه ملی خیلی فعال نبودند. فکر می‌کنم با تشکیل جبهه ملی دوم بود و فعالیت سیاسی این جبهه و تظاهرات سال ۲۹ شان در تهران که بچه های مقیم اروپا و آمریکا را به جنب و جوش واداشت و کنفدراسیون اصلاً شکل گرفت. بعد دوباره از سر و صدا افتادند. مانده بود مهندس بازرگان، طالقانی و دوستانشان که داشتند محاکمه شان می‌کردند و مهندس بازرگان کوشش فراوان داشت به آن نظامیهای که محاکمه اش می‌کردند و همچنین به سران مملکت حالی کند که ما آخرین کسانی هستیم که با زبان خوش با شما صحبت می‌کنیم؛ یا به اصطلاح، به طور مسالمت آمیز با شما مبارزه می‌کنیم. البته در دنیا هم وضع همین طور بود. یعنی نهضت‌های چریکی پشت سر هم به وجود می‌آمدند و شکوفایی پیدا می‌کردند. این را بازرگان و دوستانش فهمیده بودند.

بعد از این که جنبش چریکی به وجود آمد، مطابق اطلاعاتی که من از دوستانم در اروپا دریافت می‌کردم، جنبش دانشجویی خارج کشور، حداقل آن بخش که در اروپا بود، زیر پرچم مبارزه مسلحانه قرار گرفتند و یا به حمایت از آن برخاستند. این فعالان در کنفدراسیون دست بالا را داشتند، هر چند که بعداً شاخه شاخه شدند و هر کدام گروه کوچکی تشکیل دادند. تا زمان ظهور جنبش چریکی، چپ «رسمی» فقط حزب توده بود که مورد تأیید «حوزه علمیه» مسکو و «حزب برادر» قرار داشت. اما از آن به بعد دیگر حزب توده چیزی نبود. گروه‌هایی به وجود آمدند که اگر هم طرفدار شوروی بودند، به سبک حزب توده دنبال شوروی نبودند؛ یا طرفدار چین بودند، یا طرفدار کوبا بودند، یا تمایل به الگوی ویتنامی داشتند.

* آقای هزارخانی می‌خواهم بدانم در آن موقع تحلیل شما و دیگر فعالانی که در محیط فرهنگی پیرامون شما بودند، از جنبش مسلحانه چه بود؟

- من الان برابرم خیلی سخت است که به شما بگویم در آن موقع چه تصویری داشتیم. هر چه الان بگویم حرف الان هست؛ ولو این که نقل کنم از ۴۰-۵۰ سال پیش. اما این را می‌توانم بگویم که برای من یک رنگ ی رمانتیک فوق العاده قوی در این جریان وجود داشت که به آن زندگی می‌داد و آن را به حرکت در می‌آورد. با همه نامتوازن بودن قوا، آن حرکت را قابل دفاع می‌کرد؛ چون امید می‌آفرید و باعث می‌شد که آدم امیدوار باشد. با این که می‌دید یک دسته کوچک با کار چریکی آمده اند به جنگ یک سپاه منظم و بعد هم گرفتار، سرکوب و شهید می‌شدند.

* شما با زنده یاد مصطفی شجاعیان هم آشنایی داشتید؟

- یکی از کسانی بود که من در تهران با آنها آشنا شدم و بعد هم حداقل یک مدتی به چریکها پیوست، مصطفی شجاعیان بود. من و مصطفی شجاعیان خیلی دوست بودیم. حتی مقداری از نوشته های مارکس را برای شخص او ترجمه کردم؛ چون ترجمه ی فارسی شان وجود نداشت یا در دسترس او نبود. شجاعیان به مبارزه ی مسلحانه اعتقاد داشت، ولی هرگز تصور نمی‌کرد که می‌تواند شاهد پیروزی اش باشد. می‌گفت که: اگر تمام ملت ایران - در آن زمان ملت ایران ۳۰ میلیون نفر بود- همه مسلح شوند، حتی بچه های شیرخوره هم، و همه همین الان قیام کنند، من فکر نمی‌کنم ما پیروزی را در عمرمان ببینیم. می‌خواهم به شما بگویم که درجه «خوش بینی» اش چه قدر بود. می‌گفت: پیروزی را ما نمی‌بینیم، ولی ممکن است نسلهای بعدی ببینند. منتها ما وظیفه داریم که این کار را نکنیم. خب، این یک نوع دید آرمانگرایانه رمانتیک است. امروز و در اوضاع و احوال کنونی، چنین دیدگاهی حتی از طرف مردم کوچه و بازار، چه رسد به انتلکتوئلها، به عنوان دیدگاهی ناهمزمان، متعلق به دوران گذشته، خیلی گذشته، به طور مثال دوران رمانتیک انقلاب خیلی فرانسه، تلقی می‌شود. اما آن دیدگاه در آن موقع نیرو آزاد می‌کرد. یعنی وقتی من آن دوران به یاد می‌آید، با یک نوع نوستالژی یاد می‌آید؛ فکر می‌کنم یک چیزی در این میان از دست رفته است. البته شعرا و نویسندگان - با این که جنبش چریکی مطلبی نبود که بشود به طور علنی از آن صحبت کرد- اگر بلد بودند به کنایه از آن حرف می‌زدند.

* از شعرا و نویسندگان گفتید؛ شما از دوستان نزدیک زنده یادان احمد شاملو و دکتر غلامحسین ساعدی بودید، آنها چه واکنشی نسبت به جنبش چریکی نشان می‌دادند؟

- آنها در ته دل چریکها را تحسین می‌کردند و با جنبش مسلحانه موافق بودند؛ البته نه به این معنا



که خود بروند و ببینند. ولی یک چنین جنبشی را تحسین می‌کردند؛ به خصوص شجاعت و شهامت جوانهایی را که برای اولین بار به قول ساعدی «مرگ بر کف» به میدان آمده بودند را، سابقه ی چپ کمونیستی «رسمی» را ما در حزب توده سراغ داشتیم و انتلکتوئلهایی را که دور و بر حزب توده بودند می‌شناختیم. آنها، به نظر من آزمایش خود را داده بودند و از دور خارج شده بودند. کمی قبل از انقلاب بود که دوباره فعال شدند؛ از جمله برای این که نهضت چریکی را تخطئه و خراب کنند و انحرافی جلوه دهند.

مویه کن بحر خزر آن که می گفت حرکت مُرد در این وادی خاموش و سیاه، برود شرم کند.

مویه کن بحر خزر
گریه کن دشت کویر
بیرهن، چاک بده
جنگل سرخ گیلان
قلب خود را بدر
ای قله سر سخت البرز
پانزده مرد دلیر
پانزده جان به کف دست
در آوردگه رزم عظیم
پانزده حیدر رزمنده پاک
پانزده روزبه گرد دلیر
خونشان رنگ خروش
خونشان جلوه دلهای امید
خونشان خون به هم بیخته خلق دلیر
ریخت از پنجه ضحاک زمان
بر سر خاک

مویه کن بحر خزر
گریه کن دشت کویر
بنگر خلق ستمدیده ایران، به بند
که چه سان بشرفان، قاتلها
می ربایند ز آغوش تو
فرزند تو را
بنگر بر صف آدمکشها
خودفروشان، سیه کار بیلید
روسیهای وقیح
همه سر تا یا شکمان
جملگی خادم ضحاک زمان
و همه ضحاکان، گوش دارند
به فرمان جنایتگر قرن

قرن، ما، قرن، رهائی، بشر
موج از ساحل اکتبر به چین
یرش، از چین، تا به کره
حرکت از جنگل کنگو و ویتنام و عدن
جنبش، از خلق فلسطین، به خلیج
باد ای باد سحر
بوی خوز، شهیدا را
برسان تا به جنوب
بکشان، تا به شمال
بشکفد بر لب خشکیده دهقان بلوچ
گل لیختند امید
مرحبا خیزاند
از دل مرد عرب
به طیش، وا دارد
قلب آزاده کرد

قدم اول هر راه سترگ
با شکست هم نفس است
درس گیریم از این جانبازی
واژگون، گردانیم
قصر فرعون، ضحاک زمان
پانزده مظهر والای شرف
پانزده در درخشنده
در این تاریکی
خنده زن، بحر خزر
خنده زن دشت کویر
خلق، بر می خیزد
خلق بر می خیزد .

مصاحبه با منوچهر هزار خانی

بقیه از صفحه ۷

* می توانید مثالی بزنید؟

- بله، مثلاً در کانون نویسندگان. اولین بار، آن قدری که الان یاد می آید، کمی پیش از پیروزی انقلاب، آقای سیاوش کسرای را دیدم که داشت پشت سر چریکها نِق می زد. بعد هم اعلامیه ای را به من نشان داد که در آن به مشی چریکی انتقاد شده بود. می گفت که عده ای از خود چریکها در زندان آن را نوشته اند. تا آن موقع من ندیده بودم کسی از این جماعت از چریکها انتقاد کند. معلوم بود یک صداهایی به او وصل شده و او هم دارد بلندگویی می کند. بعداً خیلی زود معلوم شد که خط مشی حزبی است. در آن موقع استادشان در کانون نویسندگان مرحوم به آذین بود و کسرای هم مرید به آذین بود؛ هم در قلمرو سیاست و هم در حوزه ادبیات.

* زنده یاد احمد شاملو تعدادی شعر

برای چریکها گفته، شما آن موقع این شعرها را دیده بودید؟



- بله، شعرهای شاملو را آن موقع همه می دیدند. چاپ می کردند. آقای شفیع کدکنی هم شعر معروفی گفته بود. شعرها مثل اعلامیه در ذهنها می گشت. چاپ شده شان هم درمی آمد؛ بیشتر در «شبنامه» ها و گاهی هم در نشریه ها.

* و شما می دانستید این اشعار در

مورد چریکهای فدایی خلق گفته شده است؟

- آره، خودش هم می گفت. وقتی می دیدیش و به تو اطمینان داشت می گفت که چه شعری را برای کی گفته و چرا گفته.

* با روحیه و نگاه مثبت برخورد می

کردند اینطور که شما می گوید؟

- بله، من فکر می کنم به طور کلی همه قضاوت شان مثبت بود. از دو بابت: یکی از بابت این که جنگ چریکی، جنگ - به اصطلاح امروزیها- نامتقارن بود. یعنی یک دستگاه عظیم سرکوب در مقابل چند تا جوانی که سلاح به دست گرفته بودند، قرار گرفته بود، و این خودش جاذب است. از نقطه نظر استتیک هنری هم مقابله مرگ و زندگی جاذب است. خیلی از هنرمندانی که گاوپازی را دوست دارند، در واقع همین استتیک را دوست دارند. البته این یک قیاس مع الفارق است. من فکر می کنم در دنیای هنری ما هم چیزی نظیر همین حاکم بود. یعنی یک

دولت قدرقدرت سرکوبگر که می خواهد یک جنبش کوچک چریکی را از بین ببرد و به انحاء مختلف هم نشان می دهد که انگار ادامه زندگی اش به از میان بردن این جنبش بستگی دارد. یکی از علائم بسیار آشکارش، رفتار زندانبانها با زندانیها بوده است. اصلاً رفتار با زندانیان سیاسی بعد از جنبش سیاهکل و قبل از جنبش سیاهکل به کلی فرق داشت. قبل از سیاهکل، کسانی که می رفتند زندان و در می آمدند می گفتند بیشتر یک نوع استراحتگاه بود. شخصی را به خاطر داشتن روزنامه یا اعلامیه می گرفتند و معلوم بود که چقدر هم جریمه هر کدام است و چه مدت باید در زندان بماند. ولی بعد از سیاهکل پسات شکنجه و داغ و درفش طوری راه افتاد که کاملاً بی سابقه بود و مایوس کننده به نظر می رسید. و با وجود این آن جنبش توانست ادامه پیدا کند و البته قهرمانانی هم داشت که در زمان خودش خیلی مشهور بودند؛ از بابت شکنجه شدن در زندان و مقاومت کردن.

* مثلاً؟

- اگر بخواهم اسم بگویم، بهروز دهقانی که باهانش آشنا بودم. همایون کتیرایی که به لحاظ مقاومت زیر شکنجه سمبل شده بود. می گفتند خیلی بلا سرش آورده اند و سراخ هم زیر شکنجه شهید شد.

* آقای هزارخانی برای توضیح این را

می گویم: زنده یاد همایون کتیرایی سمبل مقاومت زیر شکنجه بود. ولی او زیر شکنجه شهید نشد. او را اعدام کردند.



همایون کتیرایی

در اینجا می خواهیم از شما در مورد

زنده یاد مصطفی شجاعیان سؤال کنیم. می

شود در مورد خصوصیات او، میزان تسلط

تئوریک او و رفتارش بگوئید؟

آدم فوق العاده ساده ای بود. ساده، یعنی دل

پاکی داشت. سیاست باز به معنای جاری کلمه نبود.

بقیه در صفحه ۹

مصاحبه با

منوچهر هزارخانی

بقیه از صفحه ۸

ملاحظه کار نبود. هر چه به نظرش می رسید می گفت. از نوشته هایش پیداست. حتی ملاحظه لنین را هم که انقلابی خیلی مشهوری است، نمی کرد. اگر انتقاد به او داشت آن انتقاد را می نوشت. در حالی که می دانست حرف او را با حرف لنین اگر بگذاریم در ترازو برابری نمی کند. یک نوع صمیمیتی داشت که آدم را جذب می کرد؛ به شرطی که آدم خودش مشتاق صمیمیت می بود. اگر وارد یک ماجرا می شد، واقعاً با تمام وجودش وارد می شد. همچنان که وقتی که وارد مبارزه سیاسی زیرزمینی شد، ما فقط موقعی از چگونگی آن خبردار شدیم که شهید شده بود. در این فاصله البته من چند دفعه او را دیدم. خانه ام یکی از جاهای نادری بود که گاهی به آن جا می آمد؛ با وجود آن که من علنی بودم و مصطفی شجاعیان مخفی شده بود. هر دفعه هم علتی داشت و در واقع، برای برآوردن یک نیازی می آمد. یا من باید برایش کاری می کردم یا چیزی می خواست که خودش نمی توانست و من می بایست برایش تهیه کنم و غیره. البته گاهی هم این فرصت پیش می آمد که ما با هم به طور مفصل صحبت کنیم.

*** آیا در مورد اختلافاتی که با چریک های فدایی پیدا کرده بود، با شما صحبت کرد؟**

- بله، به خصوص یک مناظره قلمی داشت با آقای حمید مؤمنی.

*** چیزی به یاد شما هست، نه از مضمون مناظره، بلکه از نوع برخورد مصطفی؟**

- مصطفی از آن جنبه ایراد می گرفت که حمید مؤمنی فکر می کند حرف آخر را می زند. یعنی کسی نباید جرأت کند از آنها انتقاد کند یا با آنها مخالفت کند. یک همچین قضایای نسبت به حمید مؤمنی داشت. البته موضوع دعوا، بحث درون گروهی بود.

*** آیا شما با زنده یاد مرضیه اسکویی هم آشنایی داشتید؟**



مرضیه احمدی اسکویی

بله، بله. می بینید؟ این بی تردید از علایم پیری است! این همه از بچه های اذربایجانی حرف زدم، اما مرضیه را یادم رفت. شاید علتش این باشد که مرضیه را نه در تبریز بلکه در تهران شناختم. چند جلسه باهم حرف زدیم و بحث کردیم. اگر بخواهم خلاصه کنم، می توانم بگویم همه ی جر و بحثهای مان درد مبارزه داشت، مبارزه عملی. از من خواست که اگر می توانم در این زمینه راهنمایی اش کنم. من هم به شعاعیان معرفی اش کردم. بعدش را خودتان بیشتر و بهتر از من خبر دارید. الان که از مرضیه حرف زدم، ناگهان یادم آمد که پسر و دختر حاج آقا شانه چی را هم می شناختم که بعداً به فدائیان پیوستند. همه این ماجراها البته به قبل از سیاهکل مربوط می شود.

*** شما خاطره بسیار تکان دهنده ای**

از زنده یاد بهروز دهقانی گفتید. از آشنایی تان با زنده یاد صمد بهرنگی گفتید.

آیا شما زنده یاد علی رضا نابدل را هم از نزدیک می شناختید؟ اگر پاسخ تان مثبت

است در مورد او چه خاطراتی دارید؟

- او تیریزی و در آن زمان دانشجو بود؛ فوق العاده سرسخت و مبارز، مثل بسیاری از تبریزیهایی که من آنجا شناختم. همه آنها البته مبارز اجتماعی نشدند و در راه سیاست نیفتادند؛ ولی همه ی آنها پتانسیل مبارز سیاسی شدن را داشتند. جوانترهاشان به مناسبت های مختلف به سمت مبارزه ی سیاسی کشیده می شدند. مثلاً به مناسبت دوستی با آدمهایی که در گود بودند، یا پیوندهایی که بعداً پیدا کرده بودند، یا این که خودشان سازمان دهنده بودند و به دنبال این کار می رفتند. علیرضا نابدل آدم شوریده ای بود. من نمی توانم بگویم که یک کمونیست آگاه هم بود؛ به دلیل این که نه سنش اقتضای می کرد و نه این که مناسبتی داشت که در زمینه ی نظری متفکر ورزیده ای شده باشد. اصلاً کمونیست آگاه یعنی چه؟ کمونیست آگاه در هر زمانی یک معنایی دارد. در آن زمان کمونیست بودن، مثل پیسی کولا، یک مارک «رسمی» و در انحصار حزب توده بود. البته محافلی هم بودند که طرفدار مائو بودند؛ هم در ایران و هم بیشتر در خارج کشور. بسیاری از آنها از حزب توده درآمد بودند. ولی زورشان به حزب توده نمی رسید. باری یک روز که علی رضا نابدل از تبریز به تهران آمده بود، ما اتفاقاً همدیگر را در خیابان دیدیم و یک مقداری با هم راه رفتیم. درد دل می کرد که جوانها تن نمی دهند. او می خواست فعالیت سیاسی کند و همه را بکشد به سمت فعالیت های سیاسی؛ ولی آنقدر که توقع داشت بر آورده نمی شد. بعد از من پرسید: آقای دکتر هزارخانی شما علی رضا تهرانی را می شناسید؟ گفتم: چطور مگر؟ گفت: آخر برداشته متنی را از تروتسکی ترجمه کرده که در مجله جهان نو چاپ شده است. گفتم: مگه چه شده؟ گفت: آخر تروتسکی که آدم خائن و منحرفی بود و چه و چه ... گفتم: این آدم منحرف، بالاخره یک حرفی دارد که بزند. مگر او جزء رهبران انقلاب اکتر نبود؟ گفت: چرا بوده ولی....بعد شروع کرد به نقل قولهایی از تاریخ انقلاب روسیه، آن طور که حزب کمونیست شوروی آن موقع تنظیم و چاپ کرده بود و در ایران هم پیدا می شد. من دیگر به او نگفتم که علی رضا تهرانی خود من هستم و آن نوشته را موقعی که خدمت سربازی را انجام می دادم در یادگان ترجمه کردم. موضوعش موضوع حاد روز ما نبود. عنوان نوشته بود: *اخلاق آنها و اخلاق ما*. یک پلمیک بی امان با ضد انقلابیون آن زمان روسیه بود. به او نگفتم، چون فکر می کردم که ممکن است دلخور شود و غصه بخورد که چرا این دوست عزیز ما متمایل به

تروتسکیسم شده است! الان یادم آمد که چند سال پیش، ژوسپن که رهبر سوسیالیستهای فرانسه بود و قصد شرکت در انتخابات ریاست جمهوری را داشت، بعضی از مخالفان یقه اش را چسبیده بودند که تو زمانی تروتسکیست بوده ای و این مطلب را پنهان کرده ای. او اول سعی کرد به آنها بقبولاند که برادرش را با خودش اشتباه گرفته اند. ولی سَنیه مدعیان پُر زور بود و سراخر مجبور شد اعتراف کند که بله، یک زمانی در جوانی در یکی از گروه های تروتسکیستی عضو بوده. بعد توضیح داد و توجیه کرد که آن موقع کسانی که حزب کمونیست شوروی را قبول نداشتند، یعنی استالینیسیم را تأیید نمی کردند و نمی خواستند با آن همراه شوند، تروتسکی مسیر اجباری آنها می شد و آنها حتماً از آنجا رد می شدند. چون در آن زمان تنها آلترناتیوی که در برابر استالینیسیم وجود داشت، مسیر تروتسکی بود. در این توجیه، به نظر من، حقیقت سخت و تلخی وجود دارد. این مسیر را من هم یک زمانی رفتم. البته با هیچ یک از محافل تروتسکیست رابطه ای نداشتم. ولی از ذهن خلاق آن آدم نابغه و همه فن حریف، من خیلی خوشم می آمد. البته اینها هیچ ربطی به سؤال شما نداشت.

*** قبل از این که جمهوری اسلامی به قدرت برسد، دو رویداد مربوط به جریان فدایی اتفاق افتاد. یکی گردهمایی ۱۹ بهمن در دانشگاه تهران بود و دیگری هم تظاهرات ۲۱ بهمن ۱۳۵۷. آیا این ۲ رویداد را شما به خاطر دارید؟**

- بله.

*** شما در تظاهرات ۲۱ بهمن هم بودید؟**

- بله

*** آن موقع چه ارزیابی داشتید؟**

- آن موقع من فکر می کردم که چریکها از زیر زمین به روی زمین می آیند و «چپ نو» ایران زاییده می شود. البته این فکر را فقط من نداشتم. اما این بیشتر یک امیدواری بود تا... ولی خب متاسفانه این طور نشد. یعنی حزب توده کاری را که می خواست بکند، انجام داد. در واقع «چپ نو» را که می توانست خیلی امیدبخش باشد، با خط امام بازبهایش به شکست کشاند.

*** آقای هزارخانی، در مورد موضوع صحبت ما، موردی هست که من سؤال نکرده باشم و شما دوست داشته باشید به آن بپردازید؟**

- من می خواهم بگویم جنبش چریکها، حالا سیاهکل بعداً هر سرنوشتی پیدا کرد بحث دیگری ست، در جامعه زاد و ولد کرد. نه این که خودش تکثیر شد، بلکه گروه های کوچک، محافل، دسته جاتی پیرامونش به وجود آمدند. به اعتبار این که یک جنبش زیر زمینی است و ریشه ای وجود دارد، این امکان پیدا شد که باجوشهای یا ساقه های نازکی دربیایند و در حد خودشان کارهایی کنند. از این جوانه های نوری، من چند نمونه اش را دیدم. یکی از جالب ترین آنها برای من خسرو گل سرخی بود که بدون این که

بقیه در صفحه ۱۰

مصاحبه با منوچهر هزارخانی

نگاه کن

راه روشن فردا

بقیه از صفحه ۹

فروغ فرخزاد

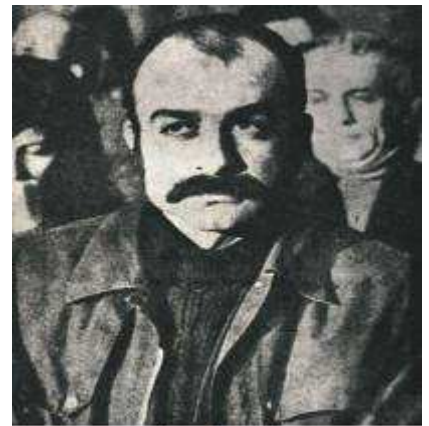
فرنگیس بایقره



اصلاً در حال و هوای مبارزه چریکی و مخفی و یا ایدئولوژی کمونیسم و این قبیل ملاحظات باشد، یک مبارز تمام عیار شده بود. به خصوص از موقعی که به زندان رفت.

* مورد دیگری هم دارید؟

- کرامت دانشیان که با خسرو گلسخی بود. پیش از آنها شکری (شکراالله پاک نژاد). شکری البته پیش از سیاهکل هم بود، ولی تیپ اش تیپ سیاهکلی بود (از همان جنس بود). موقعی که شکری را گرفتند و شکری در دادگاه شروع به دفاع از خود کرد، یک پدیده نوظهور برای ما بود. در سنت محاکمات نظامی، به خصوص محاکمات نظامی که چیها متهمش بودند، چنین «دفاعیه» ای سابقه نداشت.



خسرو گلسخی

اصلاً یک جور دیگر با دادستان حرف می زد. ادعای می خواند، از خودش دفاع نمی کرد. متهم می کرد. البته دیگران هم بعد همین کار را کردند و این یک سنت شد. آدم که پیر می شود خیلی چیزها از یادش می رود. ما در چنین جوی نفس می کشیدیم و زندگی می کردیم. موقعی که در ایران بودم در جریان بودم. خیلیها را می



شناختم.

مهدی سامح: با سپاس فراوان از منوچهر هزارخانی تاریخ مصاحبه: ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۹ برابر با ۹ مه ۲۰۱۰

نگاه کن، که غم درون دیده ام
چگونه قطره قطره آب می شود
چگونه سایه سیاه سر کشم
اسیر دست آفتاب می شود
نگاه کن
تمام هستیم خراب می شود
شراه ای مرا به کام می کشد
مرا به اوج می برد
مرا به دام می کشد

نگاه کن

تمام آسمان من
پر از شهاب می شود
تو آمدی ز دورها و دورها
ز سرزمین عطرها و نورها
نشانده ای مرا کنون، به زورقی
ز عاجها ز ابرها بلورها
مرا ببر امید دلنواز من
ببر به شهر شعرها و شورها
به راه پر ستاره ه می کشانی ام
فراتر از ستاره می، نشانی ام

نگاه کن

من از ستاره سوختم
لبالب از ستارگان، تب شدم
چو ماهیان سرخ رنگ ساده دل
ستاره جبین، برکه های شب شدم
چه دور بود پیش از این زمین ما
به این کبود غرقه های آسمان
کنون، به گوش من، دوباره می، رسد
صدای تو
صدای بال برف، فرشتگان

نگاه کن، که من کجا رسیده ام
به کهکشان به بیکران به جاودان
کنون، که آمدیم تا به اوجها
مرا بشوی با شراب موجها
مرا ببیج در حریر بوسه ات
مرا بخواه در شبان، دیر یا
مرا دگر رها مکن
مرا از این ستاره ها جدا مکن
نگاه کن که موم شب براه ما
چگونه قطره قطره آب می شود
صراحی سیاه دیدگان من
به لالای گرم تو
لبالب از شراب خواب می شود
به روی گاهواره های شعر من

نگاه کن

تو میدمی، و آفتاب می، شود

- و تاریخ آزادی را می نویسند...
این چنین با خون خود بر خاک
سلحشوران جان بر کف
نهاده جان خویش
در راه خلق مانده و مسکین
چنان راهی، که پر خون بود

آشناک ...

و آنان عزم شان پویا و پا برجا
و اما، رزم شان گویا و روشنگر
چنان رزمی، که آرش وار و بابک وار
بی پروا، سراپا
بود
نهانگاه ستم را، با تمام سور و ساتش
چنان آتش گشودند،
آتشی سخت و بسی سوزان
در آن تیره شب آشفته از خوابی
شد آنکه، روشن از آزادی:

نور دل آرایی...

و این نوری، چو خورشید درخشان بود.

نشانند؛ لاله های سرخ،
بر خاک عطش ناک زمان خویش

چو رگبار مسلسلها،

نمود آتش!

در آن شب سرد بیتیابی
توان و تاب هر شاخه درختی،

گشته آزرده

در آن جنگل، سیه کل
داشت مهمانان پر شور و ستبر،

آری...

ستمها و مذلت، جهل و نا آگاهی،
نهان بود در دل آنان که،

بودند، تشنه ی

خونی
اگر چه، هر چه کرد؛ دشمن،
ز بدنامی و نادانی و پستی شان،

تراوش داشت

و دشمن را همه دانند که،

باشد رسم: خونخواری
و لیک؛ آتش به سرخی شقایق بود

و راه شیری دیگر
کشید بر آسمان تیره ی جنگل...

که، بر آن می درخشد،

هر ستاره، سرخ

و نورانی...

کنون بر خلق ایران، گشته روشن تر،
که آنان را زوالی نیست...

و راه روشن فردا،

ز نور اختران، پیداست...

۲۱ بهمن ماه ۱۳۹۶

روایت شاهدان (۲)

مصاحبه با زینت میرهاشمی

زینت میرهاشمی: زنان به عنوان فدایی و کمونیست در مبارزه علیه دیکتاتوری و در یک سازمان مسلح وارد می شدند و این انتخاب آگاهانه آنان بود. اولین زن زندانی سیاسی که اعدام شد رفیق اعظم روحی آهنگران بود. رفیق اعظم بعد از تحمل یک سال انفرادی و شکنجه های وحشیانه اعدام شد. اولین زنی که در درگیری مستقیم با ماموران ساواک به شهادت رسید رفیق مهرنوش ابراهیمی بود. استقبال زیاد از کتاب خاطرات زندان رفیق اشرف دهقانی و بازتاب گسترده آن نشان داد که جامعه به حضور و نقش زنان در سازمان چریکهای فدایی خلق ایران باور کرده است.



اعظم روحی آهنگران

همچنین رفیق خشایار در مورد زندان و ریسکهایی که می توانست رابطه با سازمان داشته باشد برایم صحبت می کرد. وقتی با رفیق خشایار ارتباط داشتم او مرا به فراگیری رانندگی فرستاد. به کلاس رانندگی رفتم و هزینه اش را سازمان داد. از طریق آموزش رفیق اعظم روحی آهنگران مَهْر سازی را یاد گرفتم. وقتی یاد گرفتم شعارهای سازمان را روی مَهْر درست می کردم و به دیوار خیابانها می زدم. به طور مشخص شعاری در رابطه با سیاهکل درست کرده بودم و در کوچه ها و محلهایی که عبور می کردم، به دیوار می زدم. برای خرید مواد برای درست کردن سیانور و آشنایی با محل دو بار با رفیق اعظم به محل مورد نظر رفتم. او به من یک چاقوی بزرگ یا بهتر است بگویم یک خنجر داده بود که در هنگام کوه رفتن باید آن را به کمرم می بستم تا به بستن اسلحه به کمر بدون این که توجه دیگران را جلب کند عادت کنم.

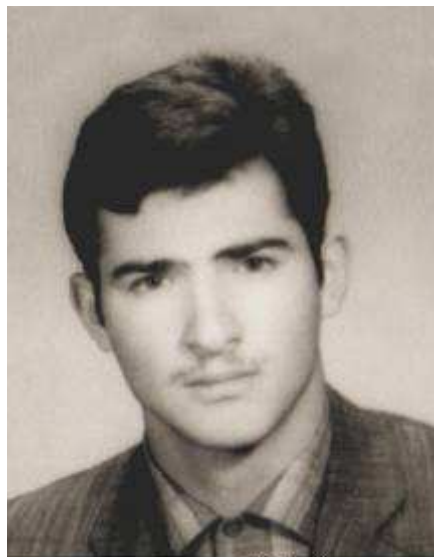
هنگامی که با رفیق اعظم ارتباط داشتم، او به من گفت وقتی مدرسه تعطیل شد به یک کارخانه برای کار کردن بروم. البته هدف آشنایی با محیط کار و کارگران بود. من در یک کارخانه تولیدی پوشاک بچه که کارگران آن زن بودند، مشغول به کار تابستانی شدم و در همین زمان پس از مدت کوتاهی که از شروع کار گذشته بود، دستگیر شدم. هر دو رفقا، اعظم و خشایار توصیه می بقیه

بقیه در صفحه ۱۲

اولین ارتباط من و خواهرم اشرف با سازمان از طریق رفیق خشایار سنجری برقرار شد. خشایار این ارتباط را برقرار کرد و من هم مشتاقانه منتظر چنین روزی بودم. البته هر کدام قرارهای جداگانه با خشایار داشتیم. این ارتباط در زمستان سال ۱۳۵۳ برقرار شد که من ۱۷ سال داشتم. اولین قرار خیابانی با رفیق خشایار اجرا نشد که خیلی ناراحت شدم و فکر می کردم که اشکال من بوده که نتوانستم قرار را اجرا کنم. قرار بعدی را خود رفیق خشایار برقرار کرد.

*از اولین تماس تا هنگامی که دستگیر شدید با چه کسانی در ارتباط بودید و چه برنامه هایی داشتید؟

- از رفقای سازمان من با خشایار سنجری و رفیق اعظم روحی آهنگران ارتباط داشتم. رفیق خشایار بعد از مدتی ارتباط من و خواهرم را به رفیق اعظم روحی آهنگران داد.



خشایار سنجری

در زمانی که با رفیق خشایار ارتباط داشتم مقداری کار مطالعاتی انجام دادیم. در مورد ایده های سازمان صحبت می کردیم و همین طور کتابهای پایه ای را مطالعه می کردم. چند جزوه و کتاب برای خواندن به من دادند. قرارمان این بود که من این کتابها را بخوانم و سر قرارمان که در خیابان بود، وقتی راه می رفتم در مورد موضوع کتاب با هم صحبت کنیم. مسایلی که در کتاب یا جزوه مطرح شده بود، برایم توضیح داده می شد.

*رفیق زینت میرهاشمی شما در نوجوانی با چریکهای فدایی خلق ارتباط داشتید. رویداد سیاهکل چه تاثیری روی شما داشت و اولین ارتباط شما با چریکهای فدایی خلق چه موقع و با چه کسانی بود و هنگام اولین ارتباط چند سال داشتید؟

- رویداد سیاهکل توجه مرا به سازمان چریکهای فدایی خلق به طور مشخص جلب کرد و انگیزه ای قوی برای وصل به آنان شد. وجود چریکهای فدایی خلق ایران را از طریق رویداد سیاهکل شناختم. آن زمان برای من این افراد قهرمانانی بودند که آنان را نمی شناختم و دوست داشتم با آنان ارتباط برقرار کنم و سرانجام موفق شدم که وصل شوم. البته من رفقای فدایی را به طور فردی می شناختم. بدون این که با اهداف آنان آشنایی داشته باشم. زیرا از خانواده زندانیان سیاسی بودم و با خانواده های زندانیان سیاسی رفت و آمد داشتم. البته به دلیل سن کم شناخت کافی نداشتم ولی با مبارزه سیاسی و وضعیت حاکم بر جامعه و وجود زندانیان سیاسی آشنا بودم.

تصویری که از بهمن ۱۳۴۹ به یادمانده جریان درگیریهای سیاهکل و گزارش کوتاه آن در روزنامه های رسمی است. آن زمان من دانش آموز بودم. روزنامه را چندین بار خواندم. در محیط پیرامونم و در مقابل زندان در مورد آن صحبت می شد. احساس می کردم اتفاق جدید و خاصی افتاده است. خرابکاران نامی بود که رژیم وقت به فداییان و مبارزان نسبت می داد. در آن موقع خرابکاران، انسانهای با ارزشی بودند که وصل به آنان برایم رویا بود. من با نام صمد بهرنگی و خواندن کتابهای او با دنیای دیگری غیر از دنیای روزمره آشنا شدم و صمد بهرنگی پلی برای من و نوجوانانی در این حال و هوا برای وارد شدن به دنیای جدی سیاست و مبارزه بود. در آمد و رفت به در زندان و میان خانواده ها به دنبال ارتباط با چریکها بودم.

من در دبیرستان بهمینار تحصیل می کردم. دوستانی در آن موقع داشتم که با هم سر مسایل روز صحبت می کردیم. یکی از آنها ویدا گلی آبکناری بود. من و ویدا خیلی با هم نزدیک بودیم. هر دو با سازمان فدایی ارتباط داشتیم و به هم اطلاع نمی دادیم. هر دو خانواده زندانی سیاسی بودیم. نکته جالب هر دو می خواستیم روی هم تاثیر بگذاریم. ویدا گلی آبکناری یک روز ناپدید شد. او مخفی شده بود و بعد از انقلاب او را در ستاد سازمان دیدم. در دوران زندگی مخفی در جمهوری اسلامی مدتی با هم همخانه بودیم.



عکس از الفرد یعقوب زاده

مصاحبه با زینت میرهاشمی

بقیه از صفحه ۱۱
کردند و بهتر است بگویم که جزو کار تشکیلاتی بود که به محله های جنوب شهر بروم و با زندگی مردم فقیر از نزدیک آشنا شوم و با آنها تماس برقرار کنم و در ضمن محل را هم شناسایی کنم.



مرضیه احمدی اسکویی

*در چه تاریخی دستگیر شدید، چه مدتی در بازجویی بودید، کیفیت بازجویی چگونه بود، و چند سال محکوم شدید؟
من دو بار دستگیر شدم. بار اول در ارتباط با حرکت خانواده های زندانیان سیاسی بود. خانواده ها به مناسبت سالگرد شهادت فرزندان شان برنامه های یادبود می گذاشتند که من هم شرکت می کردم. در یکی از این برنامه ها حدود ۵۰ نفری از مادران و خواهران زندانیان سیاسی شرکت کرده بودند، سالگرد شهادت زنده یاد پرویز حکمت جو بود. در آن موقع من با سازمان ارتباط تشکیلاتی داشتم و شرکت در این مراسم بدون اطلاع تشکیلات بود. در آن روز ماموران ساواک به خانه هجوم آوردند و همه را دستگیر



صبا بیژن زاده

کردند و به کمیته بردند. مقاومت مادران ستایش برانگیز بود. به دلیل فشار زیاد آنهایی که سن زیادتری داشتند حالشان کمی بد شد. آن روز بازجویی من آرش بود. همان بازجویی که بار دوم دستگیری ام هم بازجوییم بود. بار اول ارتباطم با سازمان مشخص نشد. اسم کوچکم را چیز دیگری گفتم و فامیلی را کمی تغییر دادم. خودم را فردی



مهرنوش ابراهیمی

ساده جا زدم که به خاطر تنهایی مادرم در این گونه مراسم شرکت می کنم. چون اسمم قبلا در کمیته بود. برادر یکی از دوستانم که برای من اعلامیه های سازمان مجاهدین خلق را می آورد دستگیر شده بود و من دست خطی در پرونده ای او داشتم. آن شب خانه ما را بازرسی کردند و چیزی گیر نیاوردند و من هم آزاد شدم. به ما گفتند که دیگر در این برنامه های جمعی شرکت نکنیم.

بار دوم در ۱۳ تیر ۱۳۵۴ همراه با خواهرانم دستگیر شدم. وقتی دستگیر شدم پرونده من برای بازجوها روشن بود و قرار تشکیلاتی هم با کسی نداشتم. من بعد از ضربه و درگیری خانه تیمی در کرج دستگیر شدم. ابتدا

نمی دانستم ولی روزهای بعد فهمیدم. ۳ ماه و نیم انفرادی بودم و در بازجویی، با شلاق شکنجه می شدم. اشرف، خواهر بزرگ ترم خیلی شکنجه شد، به طوری که هنوز پس از ۲۵ سال جای شکافی که در اثر ضربه شلاق در کف پایش ایجاد شده بود، به جا مانده است. وقتی ما را دستگیر کردند ماموران ساواک یک هفته در خانه ما در

کمین ماندند و هر کس از فامیل و دوستان به خانه ما می آمد، در خانه خبسی می شد و امکان بیرون رفتن نداشت. بعد از دستگیری رفیق اعظم ساواک حدس می زد که فرد دیگری برای ارتباط به خانه ما مراجعه کند. پس از یک هفته بعضی از افرادی که در خانه مان دستگیر شده بودند را به کمیته مشترک آوردند و یکی از آنها یک هفته و یک نفر دیگر ۶ ماه بازداشت بودند. نفر دوم دانشجو بود و در ساواک پرونده داشت. خوشبختانه از طرف سازمان کسی به خانه ما نیامد. البته بعد از یک هفته هم که ماموران خانه را ترک کردند، مدتها کمی دورتر از خانه، از طریق ساواکیهای محل خانه ما زیر کنترل بود. من ۲ ماه و نیم در کمیته مشترک بودم. فقط دو یا سه روز آخر به اطاقهای در بسته مشترک منتقل شدم. بازجویی تا آخرین روز در کمیته ادامه داشت. البته برای اطلاعات نبود برای اذیت کردن بود. آرش که بازجویی من بود شبها دیروقت مرا از خواب بیدار می کرد و برای بازجویی می برد.



شیرین معاضد

مصاحبه با زینت میرهاشمی

بقیه از صفحه ۱۲

پس از کمیته به زندان قصر منتقل شدم و همان جا به دادگاه رفتم. من و کسی که ارتباطی با سازمان فدایی نداشت در یک دادگاه بودیم. من به عنوان متهم ردیف اول، به اتهام خرابکار و عضو سازمان چریکهای فدایی خلق و متهم ردیف دو هم یک مرد جوان از مجاهدین خلق بود که هر دو به اتهام خرابکاری به حبس ابد محکوم شدیم. من به حبس ابد به اضافه ۲۵ سال محکوم شدم. وکیل من تسخیری بود و هنگام دستگیری هنوز به ۱۸ سال نرسیده بودم. وکیل هیچ دفاعی از من نکرد. مرا به دروغ مسلح و عضو سازمان اعلام کردند. خودم از خودم دفاع کردم و گفتم من اسلحه نداشتم و عضو هم نیستم. به من گفتند که با فردی که راه می رفتی اسلحه بر کمرش بود و تو از آن اطلاع داشتی و فرقی نمی کنی که بر کمر او باشد و یا بر کمر تو. در سال ۱۳۵۴ محکومیتها بالا رفته بود. چاقوی شکاری که در کوهنوردی همراه و در کمر من بود و کتابهای دکتر ساعدی از اسناد پرونده من بود. بعدها فهمیدم و در پرونده به من نشان دادند که قرار بوده بعد از ۶ ماه ارتباط علنی با رفیق اعظم، وارد فعالیت مخفی شوم. یعنی تا دوره مخفی شدنم فاصله زیادی نبود.



نسترن آل آقا

* شما یک دختر نوجوان بودید که با تصمیم خودتان به جریان فدایی پیوستید. نظراتان در مورد نقش زنان در این سازمان چیست؟

من در خانه تیمی نبودم ولی از شنیده هایم و ارتباطاتی که تا هنگام دستگیری داشتم، می توانم بگویم که زنان همراه با رفقای مرد در خانه های تیمی، مسائل مربوط به تبلیغات و انتشارات، شناسایی و انجام عملیات و سرانجام در درگیریهای خیابانی و یا درگیریهای پس از محاصره خانه های تیمی، نقش همپا با رفقای مرد داشتند. تصور من در آن زمان چنین بود که ما رفقای فدایی داریم و ما بر اساس جنسیت هویت پیدا نمی کنیم، بلکه با انقلابی بودن و فدایی بودن هویت پیدا می کنیم. این را در زندان

حتا در برخورد با ماموران ساواک و یا در زیر شکنجه می شد فهمید. در زندان کسی به خاطر زن بودنش از شکنجه و یا اعدام معاف نمی شد. بازتاب حماسه های دلورانه رفیق مرضیه اسکویی و شیرین معاضد در خیابان را دیدیم.

زنانی در مسئولیتهای سازمانی مثل سرتیم و مسئول تیم بودند. رفقا نسترن آل آقا، مهنوش ابراهیمی، مرضیه احمدی اسکویی و بسیاری دیگر، نقشهای مهمی در سازمان داشتند و آوازه شان همچنان ورد زبانها است. رفیق شیرین معاضد (فضیلت کلام) در دوران پس از ضربات سال ۱۳۵۰ نقش بسیار مهمی داشت. رفیق صبا بیژن زاده پس از ضربه ۸ تیر سال ۱۳۵۵ که به رهبری سازمان وارد شد، نقش بی بدیلی داشت. اگر در دوره ای از مبارزه مردم ایران، زنان زیر هویت یک مرد و یا به دلیل فامیلی در مبارزه بودند، در مورد زنان فدایی این جایگاه تغییر یافت. زنان به عنوان فدایی و کمونیست در مبارزه علیه دیکتاتوری و در یک سازمان مسلح وارد شدند و این انتخاب آگاهانه آنان بود. اولین زن زندانی سیاسی که اعدام شد رفیق اعظم روحی



ویدا گلی آبکناری

آهنگران بود. رفیق اعظم بعد از تحمل یک سال انفرادی و شکنجه های وحشیانه اعدام شد. اولین زنی که در درگیری مستقیم با ماموران ساواک به شهادت رسید رفیق مهنوش ابراهیمی بود. استقبال زیاد از کتاب خاطرات زندان رفیق اشرف دهقانی و بازتاب گسترده آن نشان داد که جامعه به حضور و نقش زنان در سازمان چریکهای فدایی خلق ایران باور کرده است. استقبال انبوه زنان از سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در هنگام انقلاب ضد سلطنتی و نیز پس از سرنگونی دیکتاتوری شاه، در دوران سیاه جمهوری اسلامی، نشانه تاثیر گذاری زنان فدایی که در جنبش مسلحانه شرکت داشتند بر زنان ایران بود. برای اولین بار زنان در این شکل و در این سطح در مبارزه و آن هم در یک جنبش مسلحانه شرکت داشتند. تعداد زنان در زندانها هم گواه بر این امر بود. در زندان زنان از دانش آموز، دانشجو، معلم، پزشک و متخصصان با مدارج عالی تحصیلی حضور داشتند که اکثریت آنان از جنبش مسلحانه بودند.

امیر اسدالله علم، در یادداشتهای محرمانه درباره سلطنتی ایران تحت عنوان من و شاه، در صفحه ۱۴۶ این نظر محمد رضا شاه را نقل می کند که گفته است: «عزم و اراده آنها اصلا باور کردنی نیست، حتی زنها تا آخرین نفس به جنگ ادامه می دهند، مردها قرص سیانور در دهان شان



نزهدت روحی آهنگران

دارند و برای این که دستگیر نشوند خودکشی می کنند.» فکر می کنم قضاوت محمد رضا پهلوی که پرونده سازمان فدایی را جز به جز پیگیری می کرد برای پی بردن به نقشی که زنان در سازمان داشتند بسیار مهم است.

*عکسی از شما در آستانه انقلاب در لحظه آزاد شدن از زندان در مطبوعات چاپ شد. این عکس در آن زمان بازتاب زیادی در رسانه ها داشت. می توانم بیرسم در آن لحظه چه احساسی داشتید؟



احساس غرور و شعف. هنوز لحظه های بیرون آمدن از بند تا رسیدن به درب اصلی زندان قصر را فراموش نکرده ام. در مقابل زندان موجی از مردم بودند و یک نفر مرا در آغوش گرفت و روی

بقیه در صفحه ۱۴



آن عاشقان شرزه

شفیعی کدکنی

آن عاشقان شرزه که با شب نزیستند
 رفتند و شهر خفته ندانست کیستند
 فریادشان تموج شط حیات بود
 چون آدرخش در سخن خویش زیستند
 مرغان پر گشوده طوفان که روز مرگ
 دریا و موج و صخره بر ایشان گریستند
 می گفتی: ای عزیز! «سترون شده ست خاک.»
 اینک بین برابر چشم تو چیستند:
 هر صبح و شب به غارت طوفان روند و باز،
 باز آخرین شقایق این باغ نیستند.

بامدادان بی زره

م . وحیدی (م . صبح)

موربانه های سیاه آستن
 بر گلبرگ دریاچه اتاقم
 لانه کرده اند
 دره های ژرف نمی دانند
 دشت های ابری
 در مصاف تندبادها
 با عزم جنگ جویان بی سپهر
 از خط الرس ماهی و ماه می گذرند
 آن که می گوید پروازمکن
 ساز شکسته رهگذری ست
 نشسته بر بالای مغرب سرد
 و نمی داند
 که در مبر قاره ها
 توفانهای چکیده از سنگلاخ ها
 سیلاب های بهاری را
 اردو زده اند

از غبار خاک بلبل
 پیراهنی دوخته ام
 میان باد
 تا تنهایی مرا
 به آن سوی آبها برد

مرا عادت بده
 به دیدن رویاهای بنفشه ها
 و هراسانی گل کردن سنگها
 صدای ماه تاریک است
 شبگیر
 تکرار نام توست

ای مسافران بامدادان بی زره!
 اوراق کهنه جادوگران سخنور را
 در اندیشه دریا بشوید!
 مژگان پارو زن چشمان شبانه تان
 بلدرچینهای کوهی را
 در طلوع ناگزیر

پرواز می دهد

طرف سازمان در آن برنامه خواندم و با خانواده
 های شهدای سازمان ارتباط داشتیم. برای
 سازماندهی این دو روز یک کمیته ای تشکیل
 شده بود که

من هم ارتباط داشتم موردهای دقیقتری دیگر
 یادم نیست. در آن شبانگهی که ستاد سازمان در
 دانشگاه تهران آغاز به کار کرد هم از ابتدا حضور
 داشتیم. استقبال مردمی در آن روزها برایم شگفت
 انگیز و باور نکردنی بود. جمعیت عظیمی بود.
 شعار ایران را سراسر سیاهکل می کنیم، توسط
 مردم در روز ۲۱ بهمن داده می شد. من در میان
 دانشجویان بودم. این موج جوانی که به صفوف
 سازمان پیوسته بودند برایم غرور انگیز بود و به
 دلیل همان عکس که در روز آزادی از زندان در
 مطبوعات چاپ شده، خلیپها و منجمله دانشجویان
 شروع به صحبت با من می کردند. من فقط به
 یادم مانده که در روز ۲۱ بهمن که در راهپیمایی
 سازمان و در بخش سازماندهی بودم، پس از آن
 که بلندگوی اصلی اعلام کرد که به قیام می
 پیوندیم، من همراه با تعدادی دانشجو به محل
 نیروی هوایی رفتیم و در عمل حکومت نظامی
 مختل شد.

مهدی سامع: باسیاس فراوان از زینت میرهاشمی
 تاریخ گفتگو: ۱۳ شهریور ۸۹ - ۴ سپتامبر
 ۱۰۱۰



مصاحبه با زینت میرهاشمی

بقیه از صفحه ۱۳

شانه هایش گذاشت. مرد جوانی بود با ریش انبوه
 که او را نمی شناختم و هنوز هم نمی دانم آن
 پسر جوان چه کسی بود. پس از چند دور
 چرخاندن در جلوی زندان قصر تازه موفق به
 دیدار خانواده ام شدم. ما چند نفر ابدی در زندان
 مانده بودیم که روز ۲۳ دی ۱۳۵۷ و در دوران
 نخست وزیری بختیار آزاد شدیم. در مقابل زندان
 جمعیت زیادی به استقبال ما آمده بود. ما سه نفر
 بودیم. من و زهره تنکابنی از سازمان چریکهای
 فدایی خلق ایران و مهرانگیز رضایی از سازمان
 مجاهدین خلق ایران. هر سه نفر محکوم به حبس
 ابد بودیم. شعار درود بر فدایی سلام بر مجاهد در
 مقابل زندان مرتب داده می شد. من اصلاً تصور
 چنین لحظه ای را نداشتم. ما پیامی تهیه کرده
 بودیم و زهره تنکابنی آن را هنگامی که هر سه
 نفر ما بالای یک ماشین بودیم، خواند. بعد از آن
 هر روز در خیابانها و یا محلهای عمومی من
 توسط آن عکس شناخته می شدم و بسیار مورد
 استقبال قرار می گرفتم. جوانهای محل برایم
 مرتب کادو می آوردند.

شما در گردهمایی ۱۹ بهمن سال
 ۱۳۵۷ بودید و در راهپیمایی روز ۲۱ بهمن
 سال ۱۳۵۷ هم شرکت فعال داشتید.
 واکنش شما در آن موقع از این استقبال
 توده ای چه بود؟

من هم روز ۱۹ بهمن و هم در روز ۲۱
 بهمن شرکت فعال داشتم و با رفقای سازمانده
 برنامه ارتباط داشتم. متأسفانه حافظه ام
 یاری نمی دهد و این دو روز در ذهنم درهم
 آمیخته شده است. در یک برنامه دیگر که برای
 شهدای سازمان گذاشته شده بود، من مطلبی از

به بار نشستن جنگل جاری

امید برهانی

درجه خودم را روی پیراهنم ندوخته بودم. اگر می‌دانستند من معاون پاسگاه هستم تیر خلاص را می‌زدند. ضارب به من گفت: تو چه کاره پاسگاه هستی؟ من گفتم: سرباز!!!

چریکها بعد از آن رفتند پایین پاسگاه که سوار ماشین شوند. ماشین روشن نشد و محلیها به کمک آنها آمدند. محلیها ماشین را هول دادند که روشن شد و به دیلمان رفتند. این بزرگترین اشتباه آنها بود، چون اگر به جای دیلمان به لاهیجان می‌رفتند شاید راحت تر از سیاهکل می‌توانستند گروهان لاهیجان را خلع سلاح کنند، چون آنجا هم افراد نظامی اصلاً آماده نبودند. ارباب رجوع بسیار زیاد بود که عملاً امکان جنگ با چریکها را می‌گرفت. من معتقدم هنگ ژاندارمری رشت هم همین وضعیت را داشت. به جهت امنیتی اصلاً آماده چنین مقابله ای نبودند.

در پاسگاه ستون عملیاتی تشکیل دادند. کل این ستون تقریباً ۲۰۰ نفر بودند که تیم تهران و رشت هم در همین ستون ادغام شده بود. ستون عملیاتی هم توسط فرمانده هنگ ژاندارمری سرهنگ بابایی پیروز مدیریت می‌شد. همان روز باران بسیار تندی در سیاهکل آمد که تبدیل به برف شد. برف کم و بیش به دو متر رسید. بنابراین پیدا کردن این چریکها خیلی خیلی ساده شده بود. فرمانده هنگ رفت به دنبال معتمدان محلی که آنها به این تیم عملیاتی کمک کنند. همین معتمدین به راحتی توانستند رد چریکها را پیدا کنند. تقریباً دو، سه نفر را در جنگل دستگیر کردند و دو، سه نفر دیگر هم در محل و در خانه روستاییها بازداشت شدند...."

اینها بخشهایی بود از خاطرات یعقوب تاجبخش گروهان یکم از هنگ ژاندارمری گیلان و معاون وقت پاسگاه ژاندارمری سیاهکل - منطقه ای جنگلی واقع بین لنگرود و دیلمان - که در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ مورد حمله ی گروهی از جوانان کمونیست انقلابی، برای آزاد سازی هم‌مرز شان که به طور اتفاقی و پیش از هرگونه عملیات نظامی بازداشت شده بود، قرار گرفت.

درگیری مسلحانه میان چریکها و ژاندارمهای مستقر در پاسگاه آغاز شد. بعد از کشته و زخمی شدن دو یا سه نفر، چریکها به جنگلهای دیلمان گریختند.

رژیم شاه هم که به یکباره با پدیده ای روبه رو شده بود که انتظار آن را در جزیره ثبات و آرامش خود نداشت، با انتشار عکس و نام تعدادی از چریکها و تعیین جایزه برای لو دادن آنها، ناخواسته به انعکاس مبارزه ای که آغاز شده بود، کمک کرد.

با پخش و ارسال خبر به مرکز، گروه بزرگی از نیروهای ارتشی و امنیتی به منطقه اعزام شدند. مدت کوتاهی بعد، در زیر رگبار بارن و برف جنگل عریان شده ی دیلمان، چریکها به جز دو نفر که در درگیریها جان باختند (محمد رحیم سمعی و مهدی اسحاقی) به دست نیروهای دولتی گرفتار شدند....

غفور حسن پور اصیل، علی اکبر صفایی فراهانی، احمد فرهودی، جلیل انفرادی، محمدعلی محدث قنجدی، ناصر سیف دلیل صفایی، هادی بنده خدا لنگرودی، شعاع الدین مشیدی، اسکندر رحیمی، محمدهادی فاضلی، عباس دانش بهزادی، اسماعیل مینی عراقی و هوشنگ نیری پس از تحمل بازجویی و شکنجه ی سخت، در ۲۶ اسفند همان سال به جوخه ی اعدام سپرده شدند.

بقیه در صفحه ۱۶

از بالا دیدیم که سرباز جلوی پاسگاه به نام کدخدایی با ضرباتی نقش بر زمین شد. بعد چریکها به بالای پاسگاه آمدند و با اکبر وحدتی مواجه شدند که او با صدای بلند به آنها گفت: «پدرسوخته ها! کی به شما گفته که بیایید پاسگاه؟» همین جمله باعث شد که



چریکها اولین تیر را به سوی او شلیک کنند. من وقتی صدای پای آنها را شنیدم در چوبی اتاقم را بستم و خودم را انداختم بغل دیوار. چریکها در همین گیر و دار یک گلوله به گروهان یکم رحمت پور شلیک کردند و او همان جا کشته شد.

من و رحمت پور با هم دوست بودیم. او مسوول نظم و وظیفه بود اما با مردم خوب رفتار نمی‌کرد. من همیشه به او تذکر می‌دادم که مردم این منطقه عموماً گرفتارند، شما سعی کنید که رفتار قانونی و دوستانه ای داشته باشید، اما او گوش نمی‌داد. عمدتاً با مردم محل رفتار خیلی ظالمانه ای داشت. البته ژاندارمها غالباً به نفع خودشان کار می‌کردند به همین جهت وضع آنها خوب بود. در ژاندارمری یکی دو نفری پیدا می‌شدند که زندگی شان مثل من بد بود.

فشنگها در اتاق رحمت پور بود، اسلحه خانه هم پایین پاسگاه قرار داشت و من هم بدون اسلحه بودم. گلوله ها از بالای سر من گذشت. یکی هم به پهلو می‌اصابت کرد که نسبتاً زخم سطحی برداشت. یکی هم به کتف من شلیک شد که نسبتاً عمقی بود. سه گلوله هم به داخل پایگانی اصابت کرده بود.

من یک نفر را دیدم اما بیشتر بودند. چون همان لحظه که تیر خوردم ضارب به من فریاد زد که «رفیق من کجاست؟» من در همان حال به او گفتم که رئیس پاسگاه دوست شما را به لاهیجان برد. شاید برای همین توضیح بود که او تیر خلاص را به طرف من شلیک نکرد. چون درجه من روی پیراهن نبود. آن روز

بازگویی یک حادثه

"پاسگاه سیاهکل ۱۱ نظامی داشت. پاسگاه وضع امنیتی اش خوب نبود. اصول امنیتی اصلاً رعایت نمی‌شد، حتی سربازی که در جلوی پاسگاه بود مجهز به اسلحه بود اما فشنگی نداشت و بیشتر برای نمایش بود!!

زمان حمله به پاسگاه ساعت ۴ بود، اما درگیری از پاسگاه آغاز نشد. ما نشسته بودیم که ناگهان به ما گفتند در روستای شبخوسلات یک غریبه ای هست که محلیها او را بازداشت کرده اند. گویا قبلاً ساواک به مردم محله خبر داده بودند که اگر فرد غریبه ای دیدید حتماً به ساواک خبر دهید. چون مورد خطرناکی بود با رئیس پاسگاه و یکی دو مامور رفتیم. وقتی به محله لیش در شبخوسلات رسیدیم دیدیم که محلیها به غریبه حمله کرده، با داس سرش را زخمی کرده و او را در یک طولیله انداخته بودند.

ما او را دستگیر کردیم و به پاسگاه آوردیم. وقتی به پاسگاه رسیدیم، جیهپایش را گشتم و یک شناسنامه عکسدار پیدا کردیم به نام محمدرضا خلعتبری. بعد در پاسگاه فهمیدیم که اسم واقعی او هادی بنده خدا لنگرودی است که با ایرج نیری عضو سپاه دانش ارتباط داشت. نیری در روستاها تدریس می‌کرد، اما بخش دیگری از کارش این بود که اطلاعات به چریکها می‌رساند.

بالاخره صادقی - رئیس پاسگاه - برای اینکه نشان دهد یک کار بزرگی در منطقه انجام داده با یک درجه دار و یک گروهان، هادی بنده خدا را به لاهیجان بردند. وقتی رفتند من نشستم پشت صندلی خدمات روزانه. آقای اکبر وحدتی رئیس خانه انصاف لیش بالای سر من بود و آقای شفیعی کدخدای محل هم بود. در حال صحبت درباره جریان هادی بنده خدا بودیم که ناگهان دیدیم پایین پاسگاه شلوغ شده است.

به بار نشستن جنگل جاری

بقیه از صفحه ۱۵

چرا پاسگاه ژاندارمری انتخاب شد؟

- ژاندارمها به اذیت و آزار و چپاول روستاییان و هم کاسه گی و رشوه گیری از کدخدای دهات شهره بودند. حرفهای یعقوب تاجبخش (آقا کوچکی) گروهبان یکم از هنگ ژاندارمری گیلان وقتی در میانه سال ۱۳۴۹ از آبادان به سیاهکل رفت، که در بالا ذکر شد.

- در حالی که وظیفه شان حفاظت و تامین امنیت راهها و نواحی دور افتاده و مرزی بود و حمله به آنها نشانه ی ضعف و ناتوانی آنها در انجام وظیفه شان و در حقیقت نشانی از فرسودگی و انفعال بازوی نظامی رژیم شاه بود

- به دلیل دوری پاسگاهها از یکدیگر و از مرکز و قوای مرکزی امکان ارسال قوای کمکی به محل حمله به سادگی میسر نبود

- فعالیتهای چریکی و فرار و پنهان شدن در مناطق جنگلی برای چریکها بسیار محتمل و آسان تر بود و در عوض برای ژاندارمری و سایر نیروهای کلاسیک جنگل هم مانند کوهستان نقطه ی ضعف محسوب می شد

چریکها به احتمال زیاد می دانستند که شکست می خورند و پیروزی نظامی یا فرار از معرکه برای شان متصور نیست کرچه رفیق مسعود احمد زاده بر این باور بود که این شکست، تصادفی و اجتناب پذیر بود چون رفقای کوه تصور نمی کردند که دشمن تا این حد حساسیت نشان دهد و تا این حد برای امحاء هسته چریکی نیرو بسیج کند. ما می دانیم که واقعه محاصره رفقای قهرمان ما در نزدیکیهای سیاهکل روی داد و دشمن نیروی عمده اش را به طور عمده در آن حوالی بسیج کرده بود، در حالی که برای رفقای رزمنده ما بسیار آسان بود که در عرض چند روز دهها کیلومتر از منطقه دور شوند.

بستره ای جهانی

دکتر سیروس بینا می نویسد: "بعد از جنگ دوم جهانی، هژمونی نظام پاکس آمریکا، در خدمت بازسازی خرابیهای جنگ در کشورهای اروپایی و ژاپن، ایجاد بازار مشترک اروپا و کمک به رشد سرمایه در کشورهای صنعتی دیگر، برنامه مارشال را ایجاد و در نهایت به تکامل مدار اجتماعی سرمایه در کل انجامید. نهادهای اقتصادی نظام شامل بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و دیگر سازمانهای بین المللی و منطقه ای بوده است.

بخشی از مناسبات سرمایه داری در کشورهای معروف به جهان سوم خود بر محور رفرمهای ارضی آمریکایی در اغلب این کشورها بنا شده بود. در ایران نیز این رفرم با فشار سیاسی به شاه از جانب دولت جان اف کندی و انتصاب کابینه ی جدید به نخست وزیر علی امینی در اوایل دهه ۱۹۶۰ میلادی به اجراء گذاشته شد. دوران تاریخی پاکس آمریکا از یکسو با استثمار کهن (مثلا با امپراتوری انگلیس) در تضاد بود، و از سوی دیگر تضادهای نو استعماری را با یک سلسله کودتاهای سیاسی در بطن خویش تقویت می نمود. در این زمان ایران آئینه ی تمام نمای نظامی بین المللی است که اکنون به سرایش اضمحلال افتاده بود.



اصلاحات ارضی، صرفنظر از چگونگی نحوه ی اجرای آن، تقریباً به کلی مجموعه ی مناسبات خودکفایی ماقبل سرمایه داری را در بخش کشاورزی در ایران مصادره کرد. این عمل در تحول سرمایه داری بسیار حائز اهمیت بوده و خود شامل عنوانی است که در اقتصاد سیاسی آن را با عبارت "انباشت اولیه" می شناسند. نتیجه ی این انباشت و رابطه ی ارگانیک آن با ایجاد ارتش عظیم ذخیره ی نیروی کار رها شده در بازار، که غالباً با مهاجرت یکسویه از روستا به شهر همراه بوده است، بازگویی برنامه ای بود که در اقتصاد توسعه به سیاست جانشینی واردات معروف شده است. همین سیاست، در حوزه ی پاکس آمریکانا، در کشورهای نسبتاً بزرگ (مانند ایران، برزیل، مصر، تایوان) که به اندازه ی کافی از وسعت بازار داخلی برخوردار بوده اند با کمی اختلاف به اجراء درآمد.

سال ۱۳۴۱، بالاخره رژیم شاه به این نتیجه رسیده بود که تنها سرکوب و خفقان نمی تواند به پایداری حکومت بینجامد و باید دست به یک سلسله رفرمها بزند. در بهمن ماه، انقلاب سفید به راه افتاد که شامل یک سلسله رفرمهای ارضی و برخی رفرمهای اجتماعی از جمله در رابطه با زنان بود و سپس سپاه دانش، بهداشت و آبادانی برای ایجاد تحولاتی در روستاها در دستور کار قرار گرفت.

ریشه های نبرد

جنبش ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق و پیامدهای آن، تحولات شگرفی در جامعه ایران پدید آورد؛ به ویژه در دوران نخست وزیر مصدق فضای باز سیاسی منجر به رشد و گسترش فعالیتهای سیاسی و رشد احزاب سیاسی شد.

با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ام، و متعاقب آن اعلام حکومت نظامی و دستگیری مصدق و سران جبهه ملی که بعضاً در دولت او حضور داشتند و بسیاری دیگر از فعالان این جبهه و همچنین اعضای برجسته حزب توده و به ویژه شاخه نظامی آن، فضای خفقان، رعب و وحشت بر جامعه حاکم شد.

کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و عملکرد انفعالی حزب توده، شکست چشمگیری را بر نیروهای چپ ایران تحمیل کرد.

نسل جوان آلمانگرای دانشجو و روشنفکران رژیم شاه را رژیم دیکتاتوری و وابسته به امپریالیسم می دانستند که برای حفظ منافع سرمایه جهانی، هرگونه صدای مخالفی را خفه می کند. شرایط به گونه ای بود که حتی اعتراضات صنفی دانشجویی نیز تحمل نمی شد و گاردهای ویژه مستقر در دانشگاهها، هرگونه اعتراضی را سرکوب می کردند.

تلاشهای جبهه ملی و نهضت آزادی برای فعالیت در چهارچوب قانون اساسی نیز به دستگیری مجدد اعضای آن سازمانها منجر شد و سخن مهندس بازرگان در دادگاه نظامی بود "ما آخرین کسانی هستیم که در چهارچوب قانون اساسی سخن می گوئیم." (نقل به مضمون) نتوانست رژیم شاه را

وآدار به تغییر شیوه ها و روشهای حکومتی و ایجاد برخی رفرمها در عرصه سیاسی کند. در تهران و دیگر شهرستانها نیز محافل دانشجویی و روشنفکری به صورت مخفی در حال شکل گیری و گسترش بود و نسل جوان که حق هیچ گونه ابراز عقیده آزاد نداشت و از مطبوعات آزاد نیز بی بهره بود، (امکانات رادیو و تلویزیون نیز که درست در اختیار حکومتگران بود)، راهی جز پیوستن به محافل کوچک و مخفی و رد و بدل کردن جزوات دست نویس و کتبی که از دید حکومت غیر قانونی بود، نداشت.

پس از کودتا و به ویژه با اعلام و اجراء "انقلاب سفید"، احزاب سیاسی اپوزیسیون ایران چون جبهه ملی یا حزب توده با سرگشتگی سیاسی روبه رو شدند اینکه در برابر طرحهای اصلاحی شاهانه، چه سیاستی برگزینند؟

گروهی بر آن بودند که باید صدا سر داد که "اصلاحات آری، دیکتاتوری نه"، و گروهی دیگر اصلاحات را به سود انکشاف سرمایه داری در ایران می پنداشتند که مالا به نفع تحولات جدی اجتماعی در جهت سوسیالیسم قلمداد می شد. توجراتابکی معتقد است جنبش مسلحانه ایران در آن زمان، مبلغ امید و پویایی بود.

آن زمان، این گفتمان غالب بین احزاب سیاسی بود. در زمان نخست وزیر علی امینی حتی گامهایی هم برای فعالیت علنی احزاب برداشته شد. حزب توده هم خیزی برداشت.

گمان بر این بود که پرونده دوران سیاه پس از کودتا، گویا بسته شده است. شاه اما حکومت امینی را هم برنتافت و پس از سرکوب خیزش ۱۵ خرداد، شتابان به سوی یک دیکتاتوری همه جانبه حرکت کرد و راههای مبارزه قانونی را بست.

از اواخر سالهای دهه ۱۳۴۰ شاه با احداث حزب ایران نوین، حلقه ی کنترل سیاسی را حتا در حیطه ی کارگزاران حلقه بگوش و سرسپردگان معتمد خود نیز تنگ تر نمود و عضویت اجباری در آن نشانه ی آغاز این کنترل بود. اما خود این به اصطلاح حزب نیز پدیده ای صوری بود، زیرا در این زمان، رل حزب سیاسی در آن رژیم عملاً به عهده ی ساواک واگذار شده بود.

در چنین شرایطی، در بسیاری از محافل روشنفکری و دانشجویی با ایدئولوژیهای متفاوت اعم از مارکسیستی یا مذهبی، مساله مبارزه مسلحانه و یا به عبارت دیگر سخن گفتن به شیوه خود حکومت مطرح شد بدون آنکه این محافل جداگانه ارتباطی به یکدیگر داشته باشند.

بر چنین بستری از رفتار سیاسی بود که جنبش مسلحانه شکل گرفت و سطح رابطه حکومت و ملت را به چنان ارتقاعی کشاند که با نفع قاطع حکومت، اپوزیسیون را بر سر دو راهی سیاسی قرار داد: یا با حکومت، یا بر حکومت.

گروه رفیق جزئی، اولین گروهی بود که ماهیت تغییرات را دریافت و مسیر دیگری برای آغاز مبارزه مسلحانه در پیش گرفت.

هسته جنگل در واقع بقایای گروه رفیق جزئی بود که در سال ۱۳۴۶ مورد هجوم ساواک قرار گرفته بود و بیشتر اعضای آن در زندان بودند.

از تقلید تا تئوری

جنبش چپ مسلحانه در ایران بر استقلال پای می فشرد که پیشترها حزب توده با دنباله روی از اتحاد شوروی آن را زیر پا گذاشته بود.

بقیه در صفحه ۱۷

به بار نشستن جنگل جاری

بقیه از صفحه ۱۶

رفتار حزب توده در بحران آذربایجان، در جنبش ملی شدن صنعت نفت (با طرح ملی شدن تنها نفت جنوب و با حمایت از خواست اخذ امتیاز نفت شمال ایران از سوی اتحاد شوروی)، توجیه حمایت شوروی از حکومت پهلوی در سالهای چهل و پنجاه خورشیدی، همه و همه جنبش چپ مسلحانه را به پرهیز از هر گونه دنباله روی از قتل‌های کمونیستی آن زمان، یعنی اردوگاه‌های شوروی و چین کشاند.

این یکی از ویژگی‌های جنبش چپ چریکی ایران بود که نه وابسته به اردوگاه شوروی شد و نه دلسپرده اردوگاه چین.

اکبر معصوم بیگی می گوید: " ...پس از سال ۴۲ تمامی منافذ حیاتی فضای سیاسی جامعه بسته شده بود. جبهه ی ملی سوم و نهضت آزادی - دو نیروی بسیار محافظه کار و غیرانقلابی - یکی شکل نگرفته از هم پاشید و کار دومی به زندان و سرکوب کشید. سرنوشت «نیروی سوم» خلیل ملکی (چپ سوسیال دموکرات اصلاح طلب) بهتر از این دو نبود. هیچ حزبی حق فعالیت سیاسی نداشت. جنگ سرد در اوج بود، دور سلطه ی امپریالیسم بر ایران تکمیل شده بود؛ نیروهای اصلاح طلب، ملی و مخالف حکومت دست خوش پراکندگی، تشتت، فرقه بازی، و پی‌آمدهای شکست و خواری پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بودند. هیچ راه حل مسالمت آمیزی برای بیرون رفت از جو خفقان حاکم بر ایران، حتی در دورترین افقها، به چشم نمی آمد. البته گه گاه، این جا و آن جا، گروه‌هایی کشف، بازداشت و روانه ی زندانها می شدند، ولی مسلم آن که این گروهها کمترین تأثیری در متن جامعه نداشتند و امید آن نبود که هرگز از حاشیه به متن بیایند. دریایی از مشکلات تشکیلاتی، تئوریک و بینشی مبارزان را در محاصره ی خود گرفته بود. بن بست شیوه های کهنه ی مبارزاتی به اثبات رسیده بود. جو انقلابی جهانی فقط بستری فراهم آورد تا مبارزان سیاهکل بتوانند بر پایه ی آن استراتژی و برنامه ی عمل سیاسی خود را شکل دهند. لازم است همین جا این نکته را روشن کنم که اگرچه جنبش سیاهکل خود زمان آغاز مبارزه ی مسلحانه را برنگزید و در واقع دستگیری یکی از اعضای گروه جنگل سبب شد که گروه پیش از موعد دست به سلاح برد، ولی مبانی نظری ضرورت پیکار قهرآمیز را بسیار پیش از این حرکت پی ریزی کرده بود. به خلاف چپ مذهبی (اعم از مجاهدین خلق از یک سو و دیگر گروههای مسلح اسلامی، از سوی دیگر) که هرگز نیازی به تدارک تئوریک مبارزه ی مسلحانه نمی دیدند، چهار نظریه پرداز اصلی جنبش مسلحانه، امیرپرویز پویان، مسعود احمدزاده، بیژن جزنی و مصطفی شعاعیان، به تفصیل پایه های نظری ضرورت مبارزه ی مسلحانه را برای مخاطبان چپ خود تشریح کرده بودند. اقبال گسترده و بی‌سابقه ی مبارزان جوان به حرکت سیاهکل بدون اقتناع نظری هرگز در تصور نمی گنجید.

نکته یی که هم از نظر روش شناسی (متدولوژی) و هم از لحاظ استقلال رای نظریه پردازان جنبش سیاهکل بسیار در خور اهمیت است این که در سراسر جزوه ی کوتاه، فشرده و ابداعی امیرپرویز پویان حتی یکبار نامی از مارکس، لنین، استالین، مائو یا هیچ انقلابی دیگری به میان نمی آید. این نکته به ویژه از آن رو اهمیت دارد که در آن دوره تقریباً هیچ انقلابی مارکسیستی بدون اتکا و استناد به رهبران فکری و معنوی مارکسیست برهان خود را به اثبات نمی رساند.

نظریه ی «دو مطلق» پرویز پویان در جزوه ی مبارزه ی مسلحانه و رد تئوری بقا که در واقع به «مطلق قدرت شکست ناپذیر رژیم شاه» و «ضعف مطلق توده» اشاره داشت و از انقلابیان می‌خواست که این دو مطلق را با مبارزه ی مسلحانه در هم شکنند، هیچ سابقه یی در نوشته ها و آثار بزرگان مارکسیسم نداشت؛ نکته ی درخور توجه دیگر آن که پویان در این جزوه با اشاره به آلودگیهای کارگران ایران به فرهنگ بورژوازی و خرده بورژوازی حاکم بر جامعه، از این طبقه ی اجتماعی نزد چپ ایران تقدس زیادی می کرد. غرض از ذکر این نکته ها رفع سوء تفاهم عامدانه یی است که در این سالیان، اصل را بر تاثیرپذیری جنبش مسلحانه از جو جهانی و موفقیت الگوی مبارزه ی قهرآمیز در کوبا، ویتنام و برخی از دیگر نقاط آمریکای لاتین می گذارد و شرایط داخلی ایران و راه پُر سنکلاخ رسیدن به مبارزه ی مسلحانه را یک سر ناپدیده می گیرد....."

تولد یک سازمان

اکنون، محافل متعددی شکل گرفته بودند که اساساً متشکل از دانشجویان دانشگاهها بودند. از درون این محافل است که گروه رفقا احمدزاده - پویان شکل می گیرد که ارتباطات آن از تهران تا خراسان، تبریز و شمال گسترده است. این گروه، پویاترین جریان فکری درون محافل مارکسیستی بود. رفقا احمدزاده، پویان و صمد بهرنگی، شاخص ترین چهره های نظری این محافل اند.

بحثهای پردامنه ای پیرامون شرایط اقتصادی - اجتماعی حاکم بر ایران، شیوه تولید، موقعیت و جایگاه طبقات، نقش دیکتاتوری عریان، مساله حزب و طبقه کارگر، شکل و شیوه های مبارزه در جریان بود. از درون این مباحث و تجارب عملی همزمان با آن است که اثر رفیق مسعود احمدزاده، "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک" و نوشته رفیق امیر پرویز پویان "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" پدیدار می‌گردد.

برجسته ترین ویژگی نوشته رفیق مسعود احمدزاده، تحلیل درخشان او از ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران بود که به تمام سردرگمیها و ابهامات پیرامون این مساله پایان داد و بحث جامعه نیمه فتودال - نیمه مستعمره خاتمه یافت.

این گروه نیز همانند گروه رفیق بیژن جزنی، تحت تأثیر تجربیات انقلاب کوبا قرار داشت، با این تفاوت که از تجربیات گروههای چریک شهری در آمریکای لاتین و نظرات کارلوس ماریگلا، مارکسیست برزیلی برای تبلیغ مسلحانه، بهره می‌گرفت.

به محض اینکه خبر آغاز مبارزه مسلحانه به دانشجویان دانشگاهها رسید، گروههایی از دانشجویان آماده پیوستن به چریکهای جنگل بودند؛ اما کانون چریکی به سرعت سرکوب شده بود.

پس از ضربه سیاهکل، آن دسته از چریکها که جان سالم به در برده بودند، با جریان دیگری که در شهرهای تهران، مشهد و تبریز در حال سازمانیابی و تدارک جنگ چریک شهری بودند، تماس برقرار کرده و از ادغام این دو جریان در فروردین ۱۳۵۰ "چریکهای فدایی خلق ایران" متولد شد، که رفقا مسعود و مجید احمدزاده و مفتاحیها و پویان از بنیانگذاران آن بودند.

مهم ترین عملیات پس از اعلام موجودیت سازمان، ترور تیمسار فرسیو رئیس دادگاه نظامی بود که حکم اعدام پانزده چریک تیم جنگل را صادر کرده بود. پیش از آن حمله به کلاترئی قلهک جهت تامین سلاح و حملاتی به بانکها جهت تامین مالی سازمان صورت گرفته بود که بیانگر ظهور شکل جدیدی از مبارزه علیه رژیم شاه بود.

با تدام مبارزه سازمان توانست در میان کارگران و زحمتکشان شهری نفوذ معنوی کسب کند. به رغم اینکه در سال ۵۰ تقریباً تمام اصلی ترین پایه‌گذاران سازمان در نبرد با دستگاه پلیسی و امنیتی رژیم شاه جان باختند و یا دسته دسته به جوخه اعدام سپرده شدند، اما نفوذ روزافزون سازمان در جامعه منجر به روی آوردن گروه گروه انقلابیون مارکسیست به سازمان گردید.

نفوذ روزافزون توده ای و رشد محبوبیت سازمان، در این واقعیت نیز بازتاب می یافت که زندانهای رژیم شاه انباشته از زندانیان سیاسی شده بود که در جانبداری از سازمان و ادامه مبارزات آن دستگیر می شدند.

تا اوایل سال ۵۳ که سازمان مرحله تثبیت را پشت سر نهاد، دیگر نام و نشان عمده ای از گروهها و سازمانهای مارکسیستی، به جز سازمان چریکهای فدایی خلق ایران باقی نماند.

آغاز...

از این رو، نوزدهم بهمن ۱۳۴۹ را روز تولد "سازمان چریک های فدایی خلق ایران" می شناسند. اما چرا نسل جوان و آگاه آن دوره که عمدتاً از نخبگان، دانشجویان و روشنفکران بودند، برای ایجاد تحولات بنیادی در جامعه خود، راه مبارزه مسلحانه با رژیم شاه را برگزیدند؟

پس از واقعه ی سیاهکل چندین برخورد مسلحانه بین چریکها و رژیم رخ داد که عملاً تا سال ۱۳۵۶ به درازا کشید. یعنی تنها یک سال پس از پایان این برخورد ها در حالی که هنوز مرکب اخبار آنها خشک نشده بود قیام ۵۷ سر رسید و همین نکته، تأثیر به سزای نبرد مسلحانه و در پیشاپیش همه، رخداد سیاهکل را در آغاز این قیام نشان می دهد. ترقه بازی چند جوان چند سال بعد کاخ سلطنت خدایگان شاهنشاه را به آتش کشید...

از چاله ی کمونیسم به چاه ارتجاع

رخداد سیاهکل یک نتیجه ی زبانتبار بزرگ داشت: شاه که بعد از خرداد ۴۲ و قدرت گیری ساواک خیالش از بابت مخالفان مذهبی و ملی راحت شده بود و فکرش را هم نمی کرد که قلمرو اش مورد حمله ی جوانان مارکسیست واقع شود از ترس خطر گسترش چپ و توهم نفوذ شوروی در ایران، که همیشه از آن نفرت و وا همه داشت مدارا و سازش با نیروهای مذهبی را در پیش گرفت و با آسان گیری به آنها زمینه ی شکل گیری و سامان دهی شبکه های فعال مذهبی را از نجف در عراق تا بازار تهران و مساجد و تکایا در تمام شهرها فراهم کرد. او در سازش با ارتجاع تا جایی پیش رفت که انجام مناسک حج را به دنبال جشن های ۲۵۰۰ ساله به نمایش در آورد.

منابع:

رفیق مسعود احمدزاده، مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک -
اکبر معصوم بیگی، برای آنکه بدانی باد از کدام سو می وزد... (مجله نقد نو)
خاطرات یعقوب تاجبخش، ناگفته هایی از واقعه سیاهکل
مستوره احمدزاده، از سیاهکل تا انقلاب: پیش زمینه ها و پیامدها
تورج اتابکی، رویداد سیاهکل و سه پهنه برای بازنگری آن
سیروس بینا، نگاهی فشرده بر ریشه های اقتصادی سیاسی انقلاب ۵۷

تحلیل و بررسی یک اثر*

تابلوی نقاشی «سپاهکل» اثر بیژن جزنی

ع. شهبازی

منبع: کانال تلگرام آفتابکاران جنگل

جزنی تابلوی سپاهکل را در سال ۱۳۵۰ در زندان عشرت آباد به تصویر کشید. اثری شگفت انگیز از یک مبارز انقلابی که مورد بی مهری اهالی هنر قرار گرفت و کمتر به آن پرداخته شده است. به گمان نگارنده ی این سطور، این اثر را به دلیل جزئیات نمادین، رنگ پردازیهای دقیق و هوشمندانه، خلاقیت و ترکیب بندی درست و منسجم، می توان یکی از آثار ارزشمند نقاشی معاصر ایران قلمداد کرد. در خصوص این اثر باید پیش از هرگونه اظهار نظر کارشناسانه در زمینه ی زیبایی شناسی، علاوه بر در نظر داشتن شرایط ویژه خالق اثر و موقعیتی که این اثر در آن خلق شده است - یعنی شرایط زندان - باید زمینه های تاریخی آن را بررسی کرد. بدون در نظر گرفتن شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی هر عصر تاریخی، نمی توان در خصوص یک اثر هنری تحلیل درستی بدست آورد و آن را مورد قضاوت قرارداد. چرا که هنرمند و اثرش محصول شرایط ویژه دوران خویش است و تحولات اجتماعی هر دوران در آثار هنرمندان آن دوره نمود پیدا می کند. تاریخ هنر جهان همانا تاریخ تحولات اجتماعی جهان است. بنابراین آنچه حقیقت دارد، نه تاریخ هنر، بلکه تاریخ اجتماعی هنر است. با در نظر داشتن این نکته، ابتدا به زمینه های تاریخی اثر می پردازم و سپس به تحلیل ساختار زیباشناسانه ی آن خواهم پرداخت.

بدون شک قیام سپاهکل را می توان یکی از وقایع مهم و بزرگ تاریخ ایران - و از مهمترین آنها - پس از انقلاب مشروطه به حساب آورد. واقعه ی سپاهکل بزرگترین رویداد سیاسی اجتماعی ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد بود که تاگهان شک بزرگی را به تمام لایه های جامعه و ساختار سیاسی حاکمیت وارد کرد. از اینجا بود که برای نخستین بار آن چهره ی قدیس وار و توهم تسخیرناپذیری رژیم پهلوی در چشم توده های محروم درهم شکسته شد. این نخستین باری بود که تئوری به عمل تبدیل شد و پرکسیس یعنی تمام آنچه که مارکس و انگلس برآن تاکید داشتند اتفاق افتاد و به سرعت در میان لایه های اجتماعی رسوخ کرد. یکبار دیگر تز مشهور مارکس در گوش روشنفکران خواب زده ی نهیلیست و چپهای فوئرباخی همچون سیلی محکمی فرود آمد: "فیلسوفان جهان را به شیوه های گوناگون فقط تفسیر کرده اند، نکته بر سر تغییر آن است!". و روح این ضرورت تغییر را دلبران حماسه ی سپاهکل دریافتند. آنجا که بیژن جزنی در بیدادگاه نظامی در دفاع از آرمانهایش و دفاع از ضرورت مبارزه مسلحانه چنین گفت: "در کشوری که تمام درهای دموکراسی بسته می شود و تمام راههای آزادی مسدود می گردد، اسلحه زبان به سخن می گشاید!". این سخن یادآور نکته ای بود که مارکس در نقد فلسفه حق هگل به آن اشاره کرده بود: "البته سلاح نقد نمی تواند جای انتقاد با اسلحه را بگیرد. قدرت مادی را باید با نیروی مادی سرنگون کرد. اما نظریه نیز همین که توده ها را فرا گیرد به نیروی مادی تبدیل می شود. نظریه زمانی توده ها را فراخواهد گرفت که به دل توده ها بنشیند و زمانی به دل توده ها خواهد نشست که رادیکال باشد. رادیکال بودن یعنی به ریشه ی قضایا پی بردن. اما برای انسان، ریشه چیزی نیست جز خود انسان." و

چریکهای فدایی خلق این مهم را به درستی دریافتند و به ریشه ها دست بردند.

حماسه سپاهکل نه یک جنون جوانی، نه یک حرکت خام هیجانی و ماجراجویانه، که انفجار یک بغض صدساله بود. ترکیدن بغض سالها سرکوب و تحقیر و

زندان و شکنجه و تحریم توده های زحمتکش و روشنفکران حقیقی جامعه بود. وقتی فقر و فحشا و بی سوادی و اعتیاد و بی خانمانی و تضاد آشکار طبقاتی از سر و روی جامعه می بارید و شاه عاری از مهر در کاخهای مجللش از استعمارگران و سرمایه داران فربه جهانی به صرف خون و گوشت توده ها پذیرایی می کرد و مشت مشت خاک و مال این سرزمین را در سینههای زرانودود پیشکش اربابان زمین می کرد. واقعه ی سپاهکل صدای بیداری جنگل بود که در آسمان خواب آلود شهرها طنین انداز شد خواب صدساله ی شهر را در هم شکست.

در شامگاه جمعه*# نوزدهم بهمن ۱۳۴۹، پانزده**# میارز راه آزادی، پانزده چریک فدایی خلق، برای آزادسازی یکی از یاران شان به پاسگاه ژاندارمری سپاهکل یورش می برند. این اولین اقدام مسلحانه بر ضد رژیم سلطنت پهلوی دوم بود.

اگر چه این حرکت همانجا با ورود یگانهای نظامی و تارومار کردن چریکها به پایان رسید و به ظاهر شکست خورد، (تعدادی از چریکها طی عملیات زد و خورد کشته شدند و عده ای هم بعدتر به جوخه اعدام سپرده شدند)، اما حماسه سپاهکل و تصرف پاسگاه ژاندارمری آن توسط چریکها نخستین بارقه های امید را در دل طیف جوانان مبارز و روشنفکرهای آن زمان شعله ور ساخت و راه نوینی در مبارزه علیه امپریالیسم و استبداد داخلی گشود. از این رو این واقعه علی رغم شکست موقعیتی، از اهمیت بسیار ویژه ای در مسیر راه آینده انقلاب برخوردار بود.

با این مقدمه حال می توان به تابلوی سپاهکل نگاهی دوباره کرد و به بررسی محتوایی و زیباشناسانه آن پرداخت.

ابتدا باید گفت از سرنوشت این اثر اطلاع دقیقی در دست نیست، محل نگهداری آن و اینکه آیا هنوز وجود دارد یا نابود شده است، تا به امروز معلوم نشده است! تابلوی یک مستطیل عمودی حدوداً پنجاه در هفتاد است و آنچه در اولین نگاه به چشم می آید شمایل گوزنی است در هیبت انسانی که در زمینه ای تاریک در حال دویدن و فریاد کشیدن است. چرا گوزن؟ گوزن سمبل چریکهای فدایی بود، نمادی از زیبایی طبیعت و شور رهایی و آزادی که همواره در معرض تهدید شکارچی و حیوانات درنده قرار دارد. شاخهای گوزن در حین فرار از دست شکارچی همواره در میان انبوه شاخه های درختان گیر می کند و شاخه های درختان جنگل همچون بندهای اسارت، دامی برای گوزن محسوب می شود که باید با تلاش و تقلا ی فراوان از آن بگریزد. این اتفاق برای آهو هرگز رخ نمی دهد! شاید یکی از علتهای انتخاب گوزن به عنوان سمبل مبارزه برای رهایی همین باشد.

در پس زمینه ی تابلو فضای تیره و مبهمی مشاهده می شود که محتوای کلی اثر در آنجا شکل می گیرد. دامون (جنگلی انبوه که نور خورشید به درستی به زمین آن نمی رسد) با غلفهایی هرز و خشک و یک لاشه خوار و یک گاو که در شمایل موجوداتی پلید و

سمبل بدوی بودن، محو و بی ریخت ترسیم شده اند. لکه سپاهی که ماه را پوشانده و سبب تاریکی جنگل شده اما هاله نور خفیفی در اطراف ماه دیده می شود و خفاشهایی که همچون مزدوران سپاهی در فضا جولان می دهند، تصویرگر فضایی رعب انگیزی ست که



گوزن را احاطه کرده اند و او ناگزیر است که با

اهریمنان پیرامونش برای آزادی خویش بجنگد. گوزن طبیعت درنده ای ندارد - یعنی فاقد خوی وحشی گری و چنگان و دندانهای درنده است - از اینرو به ناچار در برابر دشمنان درنده و مسلح خویش شمشیر کشیده است و حتی بر خلاف واقعیت طبیعی گوزن می بینیم که دندانهای برنده ای برایش ترسیم شده! این تعبیر همان ضرورت مبارزه مسلحانه نزد جزنی بود. ترکیب بندی و تضاد هوشمندانه ی رنگهای گرم و خیره کننده ی اندام گوزن با رنگهای سرد و تاریک زمینه تداعی کننده ی صحنه ی نبردی ست میان خیر و شر. عنصری مانند لاشخور می تواند نمایشگر استبداد باشد و خفاشها به عنوان مزدوران آن باشند. و گاو که در برابر گوزن و در پائین زمینه ی اثر کشیده شده است عنصری است که خشونت، استعمار و پوسیده گی را توأم منتقل می کند، از همین رو است که نقش گاو از تمامی نقوش پس زمینه محوتر و بدوی تر ترسیم شده است.

گوزن شمشیری در دست چپش دارد و تیغه ی شمشیر از میان خفاشها عبور کرده و در دل تیرگی (جهل) فرود آمده است و بر کف دست راستش که بالا برده است چشمی نورانی (آگاهی) قرار دارد که با این نور راه تاریک پیش رو را روشن می سازد. نقطه اتکای تابلو چشمان زیبای گوزن است که نگاه مخاطب را به مرکز اثر خیره می کند. چشم زیبا و اغراق شده ای که نقاش از طریق آن می خواهد زیبایی روح آرمان اش را نمایش دهد: چشمها دریچه های روح اند. این چشم که با رنگ پس زمینه ادغام شده است در تقابل و فریبه ی چشمی ست که در کف دست اوست و نور و روشنایی دارد. چشم زیبای گوزن که در زمینه ی تاریک و مبهم جنگل قرار دارد، چشم فیزیکی گوزن است، چشمی ست که واقعیتها را دیده و گوزن را آزرده کرده است. در مقابل چشمی قرار دارد که جزئی از اندام او محسوب نمی شود و واقعیت فیزیکی ندارد اما به عنوان حقیقت در دستاوش پدیدار گشته. این همان چشمی ست که حقیقت را یافته و می خواهد با پرتوی دانش اش راه تیره و مه آلود جنگل سیاه را روشن کند.

بقیه در صفحه ۱۹



تجمع تعدادی از فعالان سیاسی اجتماعی در قطعه ۳۳ بهشت زهرا و گذاشتن گل بر مزار شهدای فدایی

۱۹ بهمن ۱۳۹۶



نیست. بلکه کار هنرمند به تصویر کشیدن درک خود از واقعیت است.

برخی نظرات، تاکید جزنی را بر نرینه گی گوزن مورد نکوهش قرار داده اند و آن را به مردسالاری تعبیر کرده اند. چنین اظهار نظرهایی نشان از عدم شناخت از شخصیت خالق اثر و اندیشه هایش و آنچه اثر به آن اشاره می کند، دارد. در واقع این تاکید بر نرینه گی به دو دلیل صورت گرفته است. جزنی با تاثیر از هنر پیکرتراشی یونان باستان عظمت و زیبایی اندام مردانه را به عنوان سمبل قدرت در نظر گرفته که به دلبران حماسه سیاهکل اشاره می کند و جزنی از این طریق به باران شهیدش ادای احترام می کند. به هر روی استفاده از فیگور مردانه به هیچ وجه بیانگر زن ستیزی و مردسالاری نیست، همانطور که ترسیم اندام زیبای زنانه نمی تواند به مفهوم زن سالاری و مرد ستیزی باشد! برای رد کردن این انتقادات باید به اثر دیگری از او ارجاع داده شود. جایی که جزنی آهو و بچه آهوایی را در کمال زیبایی و لطافت به تصویر کشیده که نماد شکوه زنانه و زیبایی و عظمت روح مادرانه است.

بیزن جزنی سرانجام پس از سالها تحمل زندان و شکنجه در سحرگاه بیست و نه فروردین ۱۳۵۴ به همراه شش تن از یاران فدایی اش در پشت تپه های اوین به دست مزدوران پهلوی تیرباران شد.

۱۹ بهمن ۱۳۹۶

چند توضیح از نبرد خلق:

این مقاله اندکی کوتاه شده است

دوشنبه

یک گروه ۸ نفره

کودکان اند و به تعبیری حتی بهترین سوررئالیستها! کودکان نگاه پرسش گرانه تر و جستجوگری به طبیعت دارند. نقاشی کودکان بازتاب عینی واقعیت نیست بلکه آنها رابطه ی خویش را با طبیعت به تصویر می کشند. درست آنچه که پیکاسو می خواست باشد و ون گوگ آن را جستجو می کرد! چراغی به دستی و دستی به دشنه. دانش و آگاهی در یک دست و سلاحی در دست دیگر. آلترناتیو حقیقی تاریخ آنچنان که مارکس می گفت و آنچنان که لنین آن را نشان داد! این قرینه گی تئوری و عمل در فیگور گوزن بخوبی ترسیم شده و از نظر بصری هم موجب ایجاد توازن و ایستایی شده است و ساختار ترکیب بندی و جزئیات را با وجود تضادهای شان به یکدیگر پیوند داده و اثر را محکم کرده است. دستان باز گوزن شکلی از تسلیم را تداعی می کند، اما کاملاً در تضاد با آن قرار گرفته. دستان مسیح گوزن آزاد است و بجای آنکه روی صلیب در اسارت و سکوت جان دهد، نعره برداشته و به سوی سیاهی یورش می برد تا در راه آزادی اش بمیرد. و به جای خاربوته گل، دو شاخ عظیم بر سر دارد برای گسستن بندها و شاخه های اسارت و شکستن طلسم تاریکی.

به رغم اندیشه ها و مشی سیاسی جزنی، تابلوی سیاهکل برخلاف برخی از آثار نقاشان بزرگ سوسیالیست جهان دچار شعارزدگی نیست. هیچ نشانی از وابستگی سیاسی به یک حزب خاص در اثر مشاهده نمی شود، و این نشان از تیزهوشی و درک شرایط موجود و مطالعه و فهم درست هنری او داشت. البته باید عامل موقعیت را هم در نظر داشت. اینکه بتوان در زندان اثری خلق کرد که شیره ی اندیشه ها و احساسات آدمی باشد اما در عین حال مستقیماً حرف سیاسی زنده باشد تنها از یک ذهن خلاق برمی آید. درک درست جزنی از هنر همین بود که هنرمند بیانیه ی سیاسی صادر نمی کند و هنر بازتاب عینی واقعیت

تحلیل و بررسی یک اثر

بقیه از صفحه ۱۸

فرم اغراق شده ی اندام گوزن بسیار استوار و با خطوط شکسته و مقطع ترسیم شده و همچنین در رنگندبها و قلمگیری سعی شده پیکر گوزن به تنه ی درختان جنگلی شبیه شود تا اینگونه استواری و استحکام بیشتر گوزن را نمایش دهد و عزم او را در راهی که برگزیده به تصویر کشد. در رنگ گذاری تابلوی سیاهکل به نکته ی جالبی می توان اشاره کرد که اثر را به دو پلان مجزا در پس زمینه و پیش زمینه تقسیم می کند. جدای اینکه با تاثیر از آثار نقاشی ایرانی و متأثران غربی از آن سبک نقاشی، مانند هنری ماتیس، بیژن جزنی به استفاده از رنگهای تخت در شخصیت و عدم استفاده از پرسپکتیو روی آورده تا بتواند در یک نظر کوتاه و ساده مخاطب را با خود درگیر کند و پیام تابلو را بی هیچ پرده پوشی به وی انتقال دهد. محتوای اثر رئالیستی است اما جزنی بر خلاف بسیاری از هنرمندان انقلابی آن زمان که به پیروی از مکتب رئالیسم شوروی می پرداختند نه به شیوه ی رئالیسم سوسیالیستی رایج آن دوره بلکه به سبکی آزاد تر و مدرن تر برای انتقال عواطف و اندیشه هایش روی آورد. این اثر بیشتر از آنکه اثری رئالیستی باشد اثری سمبولیک است که به شیوه ی اکسپرسیونیستیهای آلمانی پس از جنگ دوم جهانی نظیر مکس بکمان اجرا شده است. با این همه در کار جزنی آنچه بیشتر از هر جنبه ای حائز اهمیت است، خلاقیت و شیوه ی اجرای کودکانه و قلم گذاریهای راحت (در قید آموزه های آکادمیک نبودن) آن است. خلاق ترین نقاشان

نبرد خلق

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

سردبیر: زینت میرهاشمی
هیات دبیران: منصور امان زینت میرهاشمی
هیات تحریریه: منصور امان، زینت میرهاشمی، مهدی سامع
همکاران نشریه: امید برهانی، فرنگیس بایقره، اسد طاهری، کامران عالمی نژاد، فتح الله کیاییها
چاپ: انجمن فرهنگی نبرد

NABARD - E - KHALGH

No : 394 / February 2018

Organ of the Organization of Iranian People's Fedayee Guerrillas

Executive Editor: Zinat Mirhashemi

Fax: Italia / 39 - 085 802 53 56

Price: \$ 1 – 1 euros

NABARD / B.P. 77 /91130 Ris orangis /FRANCE

www.iran-nabard.com

E.Mail: nabard@iran-nabard.com

Published by : NABARD CULTURAL ASSOCIATION

NABARD - E – KHALGH in Telegram @nabard_khalg

https://telegram.me/nabard_khalgh

NABARD - E – KHALGH in Facebook

<https://www.facebook.com/nabardekhalghe>

با ابری از مه باروت.

برنامه رادیو پیشگام

در چهل و هفتمین سالگرد

حماسه سیاهکل

<https://www.radiopishgam.com/>

در این برنامه ابتدا کلام آغازین رفیق لیلا جدیدی که در مراسم چهل و پنجمین سالگرد رستاخیز سیاهکل ایراد شده را خواهیم شنید و سپس سرود «آفتابکاران جنگل» که توسط گروه کر «فرهنگ» اجرا شده پخش خواهد شد.

پس از آن گفتگویی خواهیم داشت با رفیق فرنگیس بایقره از اعضای سازمان چریکهای فدایی خلق ایران. بخش بعدی برنامه به دوبتیهایی با صدای رفیق شهید ابوالفضل قزل ایاق اختصاص گرفته و آنگاه پیام کوتاه یکی از رفقای سازمان در ایران را می شنوید. آخرین بخش برنامه ما سروده ای از رفیق فرنگیس با موسیقی همراه رفیق فریدون رضانی است.



طرح : فرنگیس بایقره

برای سروهای افراشته جنگل سیاهکل

فتح الله کیاییها

کولبار راه؛ سنگین نیست
خونین است
از تراوش خون ستاره های نو خوان
و انحنای کوههای خسته ی مادر
بر زخم عمیق و کاری جنگل
که برش خورده بود به اندازه
بر قد بی قواره ی اسفند.

در شیب تند درختان
دلتنگی من است و
پیچ و تاب تبی سرد
بر قامت پر از غرور سرو
که نام تو را می خواند
و کوهها به احترام نگاهت سر به ساحت رعد
می کوفتند.

آنجا کیوتتری مرده است
با نامه ای ز رویش خورشید

دوچرخه ام را بر می دارم
خورشید انتظارنشسته است برچشم کوره راه
باید رکاب بر دارم

شتاب را

مادر هنوز چشم براه
رستن نخ است بر گلوی سوزنِ نو روز
تا قامت بهار را
با قد و عشق تو رج کُند

به دامن اسفند.

با من برقص
دل گرفته است .
از رنج راه؛ نه
که از رنج این همه بی راهه.
با من برقص
زمستان است.



نابود باد امپریالیسم و ارتجاع جهانی – زنده باد استقلال، دموکراسی، صلح و سوسیالیسم